

# دفترهای کارگری سوسیالیستی

نشریه کارگری سوسیالیست‌های انقلابی ایران

کارگران جنوب تهران به پامی خیزند!

تحلیل اوضاع سیاسی ایران

«اتحاد چپ کارگری» و «راه کارگر»

جنبش کارگری ایران

زنان الجزایر و بنیادگرایی

ارتش جمهوری خواه ایرلند

اخلاق آنها و اخلاق ما

زنده باد اول ماه مه!

کارگران جهان متحد شوید!



هیئت مسئولین

## کارگران جنوب تهران به پا می خیزند!

به دنبال حرکت‌های اعتراضی کارگران (اعتصاب‌های پالایشگاه‌های نفت و سایر کارخانه‌ها) و شورش‌های زحمتکشان شهرهای ایران (چهارمحال بختیاری، مسجد سلیمان و خرم‌آباد، و مشهد، اراک، تبریز، شیراز، قزوین و غیره) طی دو سال گذشته؛ مجدداً کارگران و زحمتکشان جنوب تهران، ۱۵ فروردین ۱۳۷۴، دست به تظاهرات توده‌ای علیه رژیم سرمایه‌داران زدند. اعتراض اهالی شهرک‌های «اسلام شهر»، «اکبر آباد» سابق عمدتاً به نبود آب آشامیدنی و هزینه سنگین حمل و نقل عمومی بود. زیرا که در این منطقه لوله‌کشی وجود ندارد، و آب گالنی ۴۰۰ تومان بفروش می‌رسد! اما اعتراض‌های مردم شهرک‌ها بلافاصله فراتر از مطالبات آب و سنگینی هزینه حمل و نقل عمومی رفت. صرفاً چند ساعت پس از تظاهرات و درگیری با نیروهای انتظامی، اهالی شهر نیروی نظامی را خلع سلاح کرده و رودرویی مسلحانه و به آتش کشیدن مراکز اداری و پاسداران و پمپ بنزین‌ها همراه با شعار «مرگ بر رفسنجانی و خامنه‌ای» آغاز شد. رژیم سرمایه‌داری آخوندی به محض از دست دادن کنترل شهرک‌ها، نیروهای «ضد شورش» خود را با هلکوپتر روانه محل تظاهرات کرده و مردم بی‌گناه را هدف مسلسل و توپ قرار داد. در جریان این سرکوب و وحشیانه، ده‌ها تن جان خود را از دست داده، صدها نفر مجروح شده و در حدود ۳۵۰ نفر دستگیر شده‌اند و به محلی نامعلوم انتقال یافته و به احتمال قوی زیر شکنجه‌های قرون وسطی‌ای رژیم قرار گرفته و یا اعدام شده‌اند.

اول، تظاهرات اخیر گرچه در تداوم تظاهرات و شورش‌های گذشته بود، اما از لحاظ کیفی با شورش‌های دو سال گذشته متفاوت است. تظاهرات‌های گذشته همه دور از پایتخت و با درگیری تهیدستان شهری و زحمتکشان صورت گرفته بودند. در صورتی که تظاهرات اخیر در چند کیلومتری پایتخت و توسط کارگران جوان کارخانه‌های صنایع کرج صورت پذیرفتند. بخش عمده محل‌های جنوبی تهران طی دهه گذشته توسط کارگران جوان کارخانه‌های مجاور، بدون اخذ مجوز قانونی، ساخته شده‌اند. از اینرو، رژیم بارها با بولدوزر بسیاری از این خانه‌ها را ویران کرده است. اما مجدداً توسط کارگران ساخته شده‌اند. علت نبود لوله کشی آب آشامیدنی به این منطقه نیز در این امر نهفته است. رژیم مدت‌هاست که سعی کرده کارگران این منطقه، که از نیم میلیون تن تجاوز می‌کنند، را به زانو در آورد. بدیهی است که خیر این تظاهرات در سراسر کارخانه‌های کرج و نهایتاً در سراسر صنایع کشور منعکس خواهد شد. گرچه به علت نبود تجربه مبارزاتی قبلی و سازماندهی، این حرکت سرکوب شد، اما تجربه آن فراموش نخواهد شد.

دوم، روش وحشیانه سرکوب اهالی «اکبر آباد»، واهمه عمیق رژیم از گسترش این قبیل تظاهرات را به نمایش می‌گذارد. تجربه تلخ شورش‌های مشهد و اراک، رژیم را مصمم کرده که کوچک‌ترین حرکتی را در نطفه خفه کند، زیرا که می‌تواند به سادگی حیات ننگین آن را به مخاطره اندازد. رفسنجانی اخیراً اعلام کرده که: «اشتباهات شاه را تکرار نخواهد کرد». یعنی اینکه در سرکوب خونین تظاهرکنندگان از روش‌های ساواک شاه نیز پیشی خواهد گرفت. روش سرکوب اخیر، نمایانگر موقعیت بسیار متزلزل و نامطمئن رژیم است. چنانچه رژیم از اعتماد به نفس برخوردار بود چنین هراسان و وحشیانه عمل نمی‌کرد.

سوم، بحران اقتصادی چنان عمیق شده که نارضایتی کلیه قشرهای جامعه بخصوص کارگران و زحمتکشان را به اوج خود رسانده است. زمانی که صدها هزار تن تظاهرکننده حاضر می‌شوند جان خود را فدای اخذ خواسته‌های ابتدایی می‌مانند «آب آشامیدنی» کنند، این نشانگر وضعیت وخیم اقتصادی آنهاست. افزایش شدید بهای مایحتاج اولیه زندگی، بیکاری، تورم لجام گسیخته و غیره از یکسو؛ و ادغام سریع رژیم در نظام سرمایه‌داری جهانی و اخذ وام‌های کلان از صندوق بین‌المللی پول بدون قدرت پرداخت آن، سوء مدیریت و دزدی‌های چشمگیر، ندانم‌کاری و اختلاف‌های درونی خود رژیم از سوی دیگر، وضعیت اجتماعی را ناامن‌تر از گذشته کرده است. تحت چنین وضعیتی شورش‌ها و قیام‌های توده‌ای تنها وسیله احقاق حقوق ابتدایی مردم است.

چهارم، جناح‌های مختلف رژیم در مقابل توده‌ها، اختلاف‌ها را فوراً کنار گذاشته و متحداً به سرکوب آنها بر می‌خیزند. وقایع اخیر بار دیگر نشان داد که هیچ یک از جناح‌های حاکم قابل استحاله نیستند و تنها یک راه برای تغییرات بنیادین جامعه وجود دارد و آنهم سرنگونی قهرآمیز کل رژیم است. کسانی که صحبت از استحاله جناح رفسنجانی به میان می‌آورند، بایستی پس از وقایع اخیر درس‌های لازم را گرفته باشند.

پنجم، نحوه سازماندهی و طرح مطالبات کارگران علیه رژیم و سرکوب و وحشیانه تظاهرات توسط رژیم، نمایانگر اینست که وضعیت در ایران حالت انفجاری دارد و گذر مسالمت‌آمیز از طریق «مبارزه» برای مطالبات صنفی (سندیکایی، اتحادیه‌کارگری و غیره) از معادلات سیاسی حذف شده‌اند. تظاهرات اخیر، نظریات نیرو‌هایی که سال‌هاست مثلاً اتحادیه‌های کارگری را تبلیغ می‌کنند، بی اعتبار می‌کند. چگونه می‌توان از رژیمی که در مقابل خواست «آب آشامیدنی»، ده‌ها تن از کارگران جوان را به گلوله می‌بندد و صدها نفر را به عنوان «افراد شرور» دستگیر می‌کند، در خواست مذاکره برای ایجاد «اتحادیه کارگری» کرد؟

## کارگران پیشرو!

درس‌های وقایع «اسلام شهر» نشان می‌دهد که زمان تدارک برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری در ایران فرا رسیده است. تنها شما، با اتکاء به نیرو و سازماندهی خود، قادر به مبارزه بی‌وقفه علیه چنین رژیمی هستید. طی دهه گذشته «کمیته‌های عمل مخفی» خود را برای پیشبرد تداوم مبارزات ایجاد کرده‌اید، اکنون زمان گسترش و هم‌آهنگی و سراسری کردن این کمیته‌ها برای تدارک یک اعتصاب عمومی فرا رسیده است. با سرکوب و وحشیانه‌ترین رژیم نشان داد که وحشت زیادی از نیرو و قدرت شما دارد. این سرکوب نه تنها شما را مأیوس نمی‌کند که راه را برای تداوم مقاومت و مبارزه علیه اجحافات رژیم هموارتر می‌سازد.

گرچه رژیم از سازماندهی و سلاح برخوردار است، اما این امکانات در دست عده‌ای مزدور قرار گرفته‌اند. شما در موقعیت بسیار قوی‌تری قرار دارید، زیرا از حمایت کل کارگران و زحمتکشان برخوردارید. برای استفاده از این نیروی بالقوه، سازماندهی دائمی (تشکیلات انقلابی) ضروری است. بدون تشکیلات و سازماندهی، نیروی شما تحلیل و به هدر خواهد رفت؛ و این رژیم ارتجاعی به حیات ننگین خود چند صباح دیگری، با همکاری متحدان ملی و بین‌المللی خود، ادامه خواهد داد. زمان تدارک اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه برای براندازی رژیم سرمایه‌داری و برقراری حکومت کارگری فرا رسیده است.

## وظایف سوسیالیست‌های انقلابی در وضعیت کنونی

سوسیالیست‌های انقلابی باید وظایف خود را بر اساس وضعیت مشخص زنده طبقاتی تعیین کنند. تظاهرات و اعتراض‌های چند سال گذشته و بخصوص تظاهرات اخیر نشان داده که بحران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه ایران به حالت انفجاری رسیده است. کارگران و زحمتکشان ایران به ستوه آمده و هیچ قدرتی را بالای سر خود تحمل نمی‌کنند. جوانان حاضر به فدای جان خود هستند زیرا که در مبارزه علیه رژیم چیزی جز از دست دادن زنجیرهای خود ندارند. «حکام» قادر به حکومت نیستند و «حکومت‌شوندگان» خواهان سرنگونی آنان‌اند. بدیهی است که تحت چنین وضعیتی مسئله سازماندهی و تشکیلات انقلابی، «حزب پیشتاز انقلابی»، به یکی از مرکزی‌ترین مسائل جنبش کارگری-سوسیالیستی تبدیل می‌شود. وظیفه اساسی هر سوسیالیست انقلابی در وضعیت کنونی تلاش در راستای ایجاد یک بدیل انقلابی برای تدارک تسخیر قدرت توسط کارگران ایران است، زیرا که چنین حزبی در ایران وجود ندارد. چنانچه سوسیالیست‌های انقلابی از هم اکنون امر سازماندهی را تدارک نینهند، بدیل‌های بورژوازی در مقابل رژیم به وجود خواهند آمد.

سوسیالیست‌های انقلابی باید خود را برای شرکت سیاسی در خیزش‌های توده‌ای آماده کرده و امر دخالت‌گری را همراه با متحدان خود تدارک بینند.

بدیهی است که در خارج از کشور «حزب پیشتاز انقلابی» را نمی‌توان، جدا از پیشروی کارگری، ایجاد کرد. اما تدارکات اولیه را می‌توان از هم‌اکنون در خارج نیز آغاز کرد. به اعتقاد ما اکنون زمان آن فرا رسیده است که کلیه سوسیالیست‌های انقلابی-کسانی که معتقد به «انقلاب سوسیالیستی»، «برنامه انتقالی» و «حزب پیشتاز انقلابی»‌اند، و در عمل حاضر به فعالیت متشکل سیاسی‌اند- در تجمعی‌گرد هم آیند. به اعتقاد ما اکنون زمان ایجاد «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای جلب فعال‌ترین، متعهدترین و جدی‌ترین عناصر انقلابی، و مداخله در جنبش کارگری ایران همراه با پیشروی کارگری، فرا رسیده است. ●

۱۶ فروردین ۱۳۷۴

سرنگون باد حکومت سرمایه‌داران!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی، برفرار باد حکومت کارگری!

پیش به سوی تدارک اعتصاب عمومی! پیش به سوی تدارک قیام مسلحانه!

پیش به سوی تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی»!

پیش به سوی ایجاد «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»!

## تحلیل اوضاع سیاسی ایران (ریشه‌ها)

«انقلاب درین بسته صورت می‌گیرد»

نگاهی کوتاه به روند رو به رشد اعتصابات کارگری و جنبشهای اعتراضی توده‌ای، که در اکثر موارد به سطحی سیاسی فرا می‌روید، بوضوح نشانی از اعتلاء انقلابی است. در پی تشدید و گسترش سرکوبگری رژیم با پوشش و تمهیدات مذهبی (حمله به ابتدائی‌ترین آزادیهای اجتماعی، ممنوعیت مراسم چهارشنبه سوری و...، حتی قتل اتفاقی و دلبخواهی هرکسی که دم دست باشد...) بقصد ارعاب توده‌ها، معهذالک قادر به مهار اوضاع سیاسی نبوده است. آنچه که قیام موضعی اخیر در جنوب تهران نشان می‌دهد، آشکارا عبارت از:

الف) ناتوانی دولت در مهار اوضاع سیاسی (تعادل سیاسی) و

ناتوانی وی در فرونشاندن حرکات اعتراضی و ارعاب توده‌ای.

ب) رسیدن به حد دوام توده‌های پرولتاریا و نیمه پرولتاری، بحدی

که در برابر کشتار آشکار و وسیع نیز ترسی از حرکت ندارد.

بازتاب حرکات اخیر و سرکوب افسارگسیخته دولت در محیطهای مختلف زندگی بصورت موجی نوین (برخلاف دوره‌های پیشین) بیش از آنکه باعث تقویت و تحکیم دستگاه دولتی و حاکمیت سیاسی گردد، منجر به ارتقاء روحیه اعتراضی و تهاجمی توده‌های می‌گردد. پس از دوره‌ای نسبتاً طولانی از اسطوره شکست‌ناپذیری و استحکام «رژیم ج.ا.ا.»؛ اکنون دیگر نه تنها در عرصه تعادل اقتصادی ناتوان از هرگونه بهبودی است، بلکه در عرصه حفظ حاکمیت سیاسی خود نیز بجز توسل به وحشیانه‌ترین سرکوبها، وسیع‌ترین دستگیرها و... چاره دیگری ندارد. دیگر آماج حمله رژیم نه «فعالین سیاسی» و نیروهای فعالیت مخفی، بلکه وسیعترین توده‌ها بشکلی اتفاقی، دلبخواهی و تصادفی است. تردیدی نیست که دیگر بوی الرحمن رژیم در همه جا بلند شده است. اما نه بدان علت که کسی می‌آید، یا ناجی‌ای در راه است، بلکه از اینرو که دیگر فاصله‌ای بین زندگی روزمره و مرگ تدریجی برای توده‌های کارگر و زحمتکش باقی نیست.

## معضل دولت ج.ا.ا. و نقطه بی بازگشت

دولت محصولی از تقسیم کار اجتماعی است. کارکرد دولت در عرصه روینا را می توان بطور خلاصه در وظیفه بنیادی زیر بیان کرد: حمایت و باز تولید ساختار اجتماعی، مناسبات پایه ای تولید؛ تا بدانجائی که فرآیند خودبخودی اقتصاد را نمی تواند برآورده سازد. لذا از آنجا که ابزار تسلط و حاکمیت طبقاتی است؛ کارکردش عبارت است از:

الف) تأمین شرایط عمومی تولید تا بدانجائی که توسط اقدامات خصوصی افراد طبقه حاکم برآورده نمی شود.

ب) سرکوب هر تهدید و مقابله ای از جانب طبقات تحت حاکمیت، یا بخشهایی از طبقات حاکم که شیوه تولید مسلط را زیر سؤال می برند؛ توسط ارتش، پلیس، سیستم قضائی و زندان...

ج) ادغام طبقات تحت حاکمیت، برای تأمین ملطه ایدئولوژی حاکم بر جامعه، و اینکه متعاقباً بدون توسل به زور و قهر توده های استثمارشونده، نفس استثمار شدن خود را به هربهانه ای بپذیرند (باور به اینکه این استثمار و سرنوشت گریز ناپذیر است، یا اینکه شرش کمتر از دیگر آلترناتیوهاست، یا اینکه نشانی از قدرت برتر است، یا حتی اینکه آنچه را که استثمار است، بعنوان بهره کشی انسان از انسان درک نکنند). آنچه که از نظر سرمایه داری وجود و ضرورت دولت ج.ا.ا. و شکل ویژه پوپولیستی خمینیسیم را موجه می ساخت، همانا توانائی آن در مهار جنبشی بود که بنقد ریشه های وجودش را زیر سؤال برده بود. در هر حال، آنچه که توسط رژیم تحقق یافت (با کمک غیر مستقیم و مستقیم رهبری سازشکار و خائن در اپوزیسیون انقلابی)؛ نابودی هرگونه سازمانی پرولتری و هرگونه سازمان و تشکل انقلابی بود؛ هر تشکلی که بتواند مبارزات توده ای را سازمان داده و پایدار کند. بورژوازی همواره در هر جنبش توده ای نیز آنرا بنابه محصول اخلال و یا توطئه «کسانی دیگر» می انگارد. از نظر بورژوازی هرگونه اعتراض و اعتصاب و آکسیون که بنحوی رنگ و بوئی از سازماندهی داشته باشد سزاوار شدیدترین سرکوبهاست. وظیفه مقدم و مرکزی این دولت مهار و سرکوب جنبش انقلابی بود.

بعلت شرایط تاریخی-مشخص که سرمایه داری در جوامعی از قبیل ایران (باصلاح کشورهای توسعه نیافته و یا بهتر بگوئیم خرد-توسعه یافته) رشد کرده، بورژوازی از نظر اجتماعی-سیاسی به نسبت پرولتاریا از وزن نسبی کمتری برخوردار بوده است. این ضعف و بی بنیه گی همواره در این جوامع، نقش دولت ها را برجسته تر می سازد؛ چه از لحاظ سرکوبگری، و چه از لحاظ کارکرد اقتصادی. بسیاری از وظایف انقلابات بورژوا-دمکراتیک قرن نوزدهم اروپا بشکلی مسخ شده و «از بالا» اجرا گشته است. لذا، «ما» بیش از آنکه در مواجه رشد «آنها»

شریک شویم؛ در مصائبشان شریک شدیم. بیش از آنچه از رونق آنان سودبریم در عوارض بحرانهایشان شریک شدیم. ریشه‌های بحران‌های ساختاری و بحرانهای مزمن سیاسی این جوامع را می‌باید در همین فراشد تاریخی انکشاف ناموزون و مرکب جست.

اما دولت (جامعه سیاسی) محملی است برای تداوم روابط اقتصادی-اجتماعی (جامعه مدنی). هر چند که بنحوی و ارانه چنین بنظر برسد که گویا دولت یا دستگاهها و نهادهای حکومتی تعیین‌کننده مقررات مناسبات اقتصادی-اجتماعی هستند؛ اما در واقع «دولت» بازتاب جامعه مدنی است. آنچه را که ادامه حیات طبقه حاکم الزامی می‌کند، از طریق دولت اجرا می‌گردد، و نه بالعکس.

تحقق وظیفه مهار سیاسی جامعه تنها وظیفه دولت نبود. در پی دوره‌ای از اقتصاد جنگی و اقتصاد دولتی که منجر به بازتولیدی واپسگرا گشته بود؛ پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، و بویژه پس از اتمام وظیفه خمینیسیم، با استقرار حکومت رفسنجانی بمثابة نماینده سیاست نئو لیبرالیستی در ایران حاکم گشت. برای خروج از ایستائی اقتصادی بقصد ادغام در بازار جهانی و اقتصادی معطوف؛ صادرات عمدتاً کالاهای مصرفی، و برای افزایش نرخ سود بچنان شکلی که ادامه سرمایه‌گذاری‌های تولیدی را متصور سازد؛ اقدامات زیر طبق نسخه سازمان جهانی پول و بانک بین‌المللی، بعنوان شرایط اعطاء وام لازم گشت: مشی اقتصادی تضییعی شامل، حذف سوبسیدها، حذف هرگونه کمک اجتماعی، شناوری نرخ مبادله ارزی، حذف کنترل قیمت‌ها و ... البته تمام این اقدامات بمعنی تهاجم؛ سطح زندگی توده‌ها و نزول شدید آن می‌بود. اقدامی که برای سودآوری سرمایه شرط حیاتی است. و دولت تنها با تکیه بر قدر قدرتی خود و تکیه بر بی‌سازمانی جنبش اعتراضی کارگری-توده‌ای اقدام به این کار می‌کرد.

اما کسب ارزش اضافی با تکیه بر ارزش اضافی مطلق (کاهش دستمزدها و افزایش نسبی ساعات کار پرداخت نشده)<sup>(۱)</sup> بالاخره با سدی فیزیکی برخورد می‌کرد. دستمزدها باید به میزانی باشد که بتواند امکان تجدید تولید نیروی کار را بدهد (نکته طنزآمیز زیر به نحوی دقیق انعکاس همین مسئله است: "البته ما می‌دانیم که در دوران سازندگی است و باید قناعت کرد؛ اما بچه ما حالیش نیست و پیر می‌خواد" به نقل از یکی از روزنامه‌های دولتی). نقش تورم جهنده نیز در این میان بعنوان عاملی مهم برای کاهش دستمزدهای واقعی یکی از ثمرات مشی تضییقاتی است. مورد سال اخیر طبق اعلام رسمی حدود ۳۵٪ بوده است، در صورتیکه در واقع در بخش‌های مهمی از اقلام مورد احتیاج معیشتی چیزی بالاتر از ۱۰۰٪ بوده است. نکته‌ای که در مورد افزایش دستمزدها البته معیار قرار می‌گیرد همان نرخ رسمی است. لذا با افزایش اسمی، حدود ۳۵٪ دستمزدها، میزان واقعی آن در واقع بسیار پائین آمده است. و تازه در مورد اکثریت کارگرانی که

۱- این جنبه از کسب ارزش اضافی، جنبه غالب در کشورهای به اصطلاح توسعه نیافته است. در کشورهای غربی عمدتاً به شکل غالب صبهغه کارکرد دولتهای فاشیستی در زمان جنگ جهانی دوم بوده است.



بصورت رسمی کار نمی‌کنند، و به اصطلاح به بیمه گزارش نمی‌شوند که شامل بخش مهمی از کارگران بخش خصوصی است، این افزایش اسمی هم با توسل به ارتش ذخیره کار و کثرت زیاد تعداد بیکاران اجرا نمی‌شود.

کسب ارزش اضافی تا تحقق آن بصورت سود دو امر جداست، یکی به پروسه تولید و دیگری به پروسه گردش و توزیع تعلق دارند. افزایش تورم به میزان  $X\%$  در واقع به معنای کاهش قدرت خرید توده‌ها به همان میزان است. لذا از یکسو امکان استحصال ارزش اضافی بالاتر می‌رود و از سوی دیگر امکان تحقق آن بصورت سود کاهش می‌یابد.

در چنین شرایطی که بازار داخلی نتواند کفاف گردش سرمایه و کالا را بدهد، نه بدین علت که تقاضایی نیست، بلکه بدین علت که توانی نیست، و مضاف بر آن با در نظر گرفتن شنواری نرخ تبدیل ارز و احتیاج به ارز سخت، لزوم تکیه بر صادرات هر چه بیشتر از جانب سرمایه‌داری حس می‌شود. در این مورد نیز البته با تشدید انتقال سود به نفع کشورهای و بنگاه‌های پیشرفته‌تر اقتصادی. "۱۶ ساعت کار یک کارگر ژاپنی با یک سال کار یک کارگر ایرانی مبادله می‌شود"، به نقل از یکی از وزرای کابینه فعلی. هر چند صادرات و گسترش آن می‌تواند مفری برای تخفیف فشارهای اقتصادی باشد، اما بازاری که ایران می‌تواند در دست داشته باشد قبلاً توسط چند رقیب عمده در خود منطقه تحت پوشش قرار گرفته است. هر کدام از اینها هم از امکانات سیاسی و دیپلماتیک و هم از امتیازات دیگر برای دست بالا گرفتن، بهره می‌گیرند. در چنین شرایطی است که «دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا.» برای استفاده از امتیازات سیاسی-دیپلماتیک بمنظور استفاده تجاری از اهرم‌های فشار «بنیادگرایی مذهبی» در کشورهای دیگر استفاده می‌کند. اقدامات دولت ایران در ترکیه، عراق، پاکستان، کشورهای شمال آفریقا و ... همه از چنین انگیزه‌ای بر می‌خیزد. یعنی بوجود آوردن بازارهای انحصاری یا سهم شده در بخشی از آن بازارها با تکیه بر امکانات سیاسی. لذا بلاخره می‌توان گفت که حتی ماجراجویی مثنی دیکتاتور قرون وسطایی هم از منطقی اوایل قرن بیستمی برخوردار است.

سرمایه‌داری بمنابۀ پیش شرط حرکت و بمنابۀ شرط وجود امکانات حرکت آزاد سرمایه و کار را بوجود می‌آورد (آزادی نیروی کار از اشکال وابستگی به زمین «فتودالیسم» و امکانات حرکت سرمایه و...). هنگامی که حمایت گمرکی و امکانات اقتصاد بسته مدل تیولی در کار نباشد، هیچ سرمایه‌داری دست به تولید کالایی نخواهد زد که قدرت رقابت با مشابه خارجی‌اش را نداشته باشد. سرمایه‌داری بنگاه خیریه نیست؛ زمانی که از سود متوسط یا بالاتر از آن برخوردار نباشد، میل به سمت بخش‌های دیگر می‌کند. هنگامی که بصورت عمومی نوعی ایستایی وضع اقتصادی را فرا گرفته باشد معمولاً به سمت سودهای اختکاری میل خواهد کرد. در چنین شرایطی بنگاه‌های تولیدی با ظرفیتی به مراتب کمتر از معمول تولید می‌کنند؛ دوره گردش سرمایه‌های ثابت طولانی‌تر می‌شود و سرمایه به کسب سود از طریق به اصطلاح «کازینویی»

عمل می‌کند. این گفته که "پول توی بازار است" یا "پول توی پول است" ترجمه عامیانه چنین گزایشی است. در روش عمده اقتصاد دولتی و اقتصاد نئولیبرالی در حال حاضر دو مشی عمده سازمان اقتصادی عمومی هستند. هر دوی اینها را در طول عمر «ج.ا.ا.» شاهد بوده‌ایم. هم اکنون بازگشت به "اقتصاد دولتی بسته" نه تنها سبب ایستایی اقتصاد از نظر روند بازتولید و بازسازی سرمایه‌های ثابت خواهد گشت؛ بلکه با مانعی بزرگتر برخورد خواهد کرد، که همانا خود سرمایه در شکل وجود واقعی آن بصورت "بسیار سرمایه" خواهد بود. به عبارتی دیگر خود سرمایه‌داری و حتی بخش‌های به اصطلاح دولتی مثل بنیاد مستضعفان و... که هم اکنون بصورت بنگاه‌های خصوصی عمل می‌کنند مانع از چنین امری خواهند بود. مشاجرات به اصطلاح پارلمانی در ایران شاهد مثال خوبی در این مورد است. علاوه بر اینها برای کشوری که عمده درآمد صادراتی‌اش از طریق صادرات نفت بدست می‌آید؛ گذشته از فشارهای سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی و... امکان مانور در جهان آزاد سرمایه‌داری عملاً ناممکن خواهد بود.

از نقطه نظر اقتصادی یک راه بیشتر در برابر سرمایه‌داری ایران و «دولت ج.ا.» وجود ندارد؛ ادامه همین روش اقتصادی و تحمیل هر چه بیشتر مشی تضییقی. به عبارت دیگر تحمیل کامل فلاکت و ادبار به توده‌های کارگر و زحمتکش. ظاهراً نکبت و فلاکت جامعه ناشی از کارکرد غلط دولت نمایانده می‌شود. تمام دم و دستگاه آپوزیسیون بورژوازی بر این است که اگر مدبرانه عمل می‌شد، اوضاع به گونه‌ای دیگر بود. دست کم در سطحی عمومی، باید گفت که این فرضیه کاملاً خطاست؛ تمام این نکبت و فلاکت ناشی از کارکرد درست دولت بوده است. البته درست از جانب منافع سرمایه‌داری!! مگر اوضاع مشابه در پاکستان، ترکیه، عراق، لبنان و... به درجات مختلف حاکم نیست؟ مگر اینهمه فلاکت و ادبار جهانی نیست؟ پس بهتر نیست به دنبال عامل مشترک تمام این قضا یا گشت.

بنیادگرایی اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی و... همه و همه اشکال مختلفی از ایدئولوژی‌هایی است که در خدمت بوزوازی قرار دارد. از مذهب گرفته، تا مکتب کارشناسان (نخبه‌های تحصیل کرده خارج)، از عظمت ملی و ریشه‌دار بودن سلطنت گرفته تا پرچم سه رنگ و شیر خورشیددار «ایرانی». همه و همه برای اینکه باری دیگر سلطه مالکیت خصوصی به زیر سؤال نرود.

قدر مسلم اینست که «دولت ج.ا.» با ترکیب کنونی‌اش راهی برای فرار از بن بست را که گیر کرده است ندارد. نفس سرکوب و وسیع و گسترده هر اعتراضی و هر جنبش توده‌ای خود بقدر کافی روشننگر این امر است. بهر رو به قول ناپلئون "با سرنیزه هر کاری می‌توان کرد بجز نشستن بر رویش!" شکل شبه فاشیستی سازماندهی دولت در ایران، با تکیه بر بنیادگرایی مذهبی، تعارضات ویژه‌ای را هم با خود یدک می‌کشد. فرم ویژه حکومتی کارآیی خود را در ادغام توده‌ها در دستگاه‌های ایدئولوژیک (به اصطلاح دفاع اجتماعی) مدتهاست که از دست داده است. با

اینکه نمونه کارآیی «بنیادگرایی مذهبی» با سیستم ویژه ستم اجتماعی اش هم اکنون الگوی قانونی برخی کشورهای منطقه گشته است (منجمله عراق و پاکستان و ...)، اما در ایران به پایان خط رسیده است. علی‌رغم هر گونه مباحث سیاسی و ایدئولوژیک آنچه در مکتب عملکرد دولت در ایران یا دولتهای دیگر منطقه قرار دارد و خواهد داشت، یک موضوع بیش نیست: "دوران دوان تجارت است و من اینجا آمده‌ام برای فروش کشورم" (از مصاحبه خانم بینظیر بوتو با CNN در سفر اخیرشان به ینگه دنیا).

اگر توجه شود، پاکستان نیز تغییرات حکومتی را بدفعات تجربه کرده است، و اینبار شخصی که بجز برخورداری از تعلق به جنس تحت ستم یعنی زن بودن؛ تکنوکرات تحصیل کرده‌ای هم هستند؛ با توجه به اقتضای شخصی اقتصاد مبتنی بر "تولید کالایی تعمیم یافته"، و اقتضای شرایط تاریخی شخصی سخن می‌راند. آقای «یزدان حاج همزه» نیز از نویسندگان اقتصادی «ایران زمین» چنین می‌گویند: "اگر شرایط ذهنی توسعه پایدار اقتصاد ملی «علی‌الاصول سرمایه‌دارانه» ایران ترویج یابد و آماده شود، شرایط عینی بین‌المللی برای تحقق آن در ایران آزاد فردا نا مساعد نیست... اقتصاد جهانی وارد دورانی شده است که ویژگی اصلی آن پراگماتیسم است و نه تئوری‌گرایی محض... اگر توجه به نقش بازار، بعنوان مهمترین عامل تنظیم اقتصادی و نقش ابتکار خصوصی (بخوان مالکیت خصوصی) به عنوان مهمترین عامل ایجاد ثروت مقبولیت یافته، نوگرایی و نواندیشی‌های اقتصادی نیز رواج یافته است..." (ایران زمین، شماره ۴۴).

شاید برای کسانی که تعلق به سرمایه‌داری داشته باشند و به اصطلاح بر بالای اوضاع ایستاده باشند، هر دوی این برخوردها چندان عجیب بنظر نرسد. بلاخره تعدادی فرمول را می‌توان دوباره یا هزار باره کشف کرد و از توده‌ها خواست که فقط تا مدتی دیگر کمربندها را سفت ببندند؛ تا سرمایه‌داری بتواند سر و سامانی به اوضاع بدهد؛ و در این میان اگر احساس گرسنگی کردند و یا خدای نکرده اگر احتیاج به چیزی داشتند، فعلاً با تصنیف‌های آزادی، یا صدای قشنگ خانم مرضیه سر کنند، تا ببینیم چه می‌شود. بین خانم بینظیر بوتو و آقای حاج همزه فقط اختلافی کوچک است؛ اولی در قدرت است و دومی فعلاً به قدرت نرسیده، وگرنه پراگماتیسم اقتضای اوضاع را بخوبی درک می‌کند. مگر می‌توان قصاب داشت و قانوناً کشتار را برایش منع کرد.

اما برای کسانی که لای چرخ و دنده‌ها گیر کرده‌اند سیاست معنایی واقعی‌تر دارد. مبارزات و اعتراضات کارگران و زحمتکشان نه از ایده‌ها و نه از امیال انتزاعی‌شان، بلکه برخواسته از شرایط عینی زندگی‌شان است، یعنی شرایط فروش نیروی کارشان، و مجموعه روابطی که برای هراست از این بهره‌کشی بکار می‌رود.

اهمیت حرکات اعتراضی اخیر در این بوده است که هر روز بیش از پیش جنبش‌ها خصلتی پرولتری و توده‌ای بخود می‌گیرد. سیاست‌های فشار و سرکوب و مشی تضحیقی دولت در ایران با مانعی بسیار مهمتر از مشکلات دیپلماتیک برخورد می‌کند. حالت انتظاری که در سالهای دهه ۱۳۶۰ در ایران حاکم بوده است، در برابر فلاکت و ادبار روزافزون جای خود را به اعتراضی می‌دهد که با کوچکترین بهانه‌ای وسعتی توده‌ای بخود می‌گیرد. اوضاع به حد دوام خود رسیده است و کسانی که دیگر چیزی ندارند از دست بدهند به میدان مبارزه می‌گروند؛ مبارزه‌ای که فقط در حد مطالباتی و اقتصادی نیست، بلکه سیاسی می‌گردد. و این چیزی نیست بجز اعتلای انقلابی، و حرکتی بسوی انقلابی اجتماعی.

مفهوم انقلاب اجتماعی در این است که از بالای سر توده‌ها و پشت سر آنها نمی‌توان بسوی قدرت رفت. تسخیر قدرت سیاسی و براندازی قدرت حاکم برای ما مفهوم "پیش بسوی قدرت توده‌ای" را دارد، مفهوم حکومت کارگری را.

فعلیت انقلاب پرولتری، فعلیت عمل آگاهانه یک طبقه اجتماعی است. پیش از آنکه چنین آگاهی انقلابی سوسیالیستی در سراسر طبقه نفوذ کرده باشد، بدو آ تبلور خود را در پیشگامان آن می‌یابد. و در روند عمل مبارزاتی-انقلابی است که چنین آگاهی ملکه بخش اعظم طبقه می‌گردد. در جوامعی مشابه ایران یا کشورهای منطقه خاور میانه و... به علت حاکمیت سرکوب و وحشیانه و استبداد آسیایی، دامنه چنین آگاهی‌ای بسیار محدودتر است؛ هر چند میزان پیکارجویی بشکلی واکنشی در برابر دستگاه سیاسی حاکم بسیار بیشتر از کشورهای با سیستم‌های دمکراتیک-بورژوایی است. لذا با نوعی دوگانگی و تضاد دیالکتیکی مواجهیم. از یکسو سازمان انقلابی عمدتاً تنها به شکلی "زیرزمینی" و "مخفی" امکان وجود و عمل می‌یابد؛ از سوی دیگر امکان گذر به مبارزات سیاسی و سراسری در هر رویکردی با شتاب انجام می‌گیرد. از نظر مراحل مختلف رشد آگاهی و مبارزات انقلابی بسیاری از وظایف متأخر و معوق دوره‌های پیشین موقوف به دوره‌ای انقلابی می‌گردد. دوره‌ای که ذاتاً امکان نوعی قدرت درگانه را می‌گشاید. خواه ناخواه براندازی و دگرگونی در حیطه عملکرد جامعه سیاسی، نوعی دوره ویژه بی‌فدرتی و متعاقب آن قدرت دوگانه را خواهد گشود. میزان آمادگی و میزان بهره‌گیری پیشگامان پرولتری برای تحکیم و تثبیت سازمان‌های مستقل کارگری، میزان بهره‌گیری آنان از این اوضاع برای ارتقاء سطح آگاهی سوسیالیستی-انقلابی طبقاتی، و میزان مداخله آنان در جامعه سیاسی، درجه دمکراتیسم را در دوره بلافصل آن رقم خواهد زد.

آنچه در ایران می‌گذرد، نه جنگ ملتی با دولتی، بلکه جنگی است طبقاتی! طبقه کارگر در ایران، انقلابی را از سر گذرانده است. انقلابی که به آن خیانت شد. علی‌رغم تمام تلاش‌های توده مردم

برای رهایی از فلاکت دوران سلطنتی، "انقلاب بهمین"، به نام "انقلاب اسلامی!" سرکوب شد. اما حافظه تاریخی توده‌ها هیچ‌گاه لذت روزگارانی را که برای لحظاتی حاکم بر سرنوشت خود بودند فراموش نخواهد کرد. فلاکت حاکم کنونی را نیز تنها اقدام انقلابی توده‌ها چاره خواهد کرد و نه ناجیان سرکوبگر امپریالیستی، و یا اعوان و انصار سرمایه. روزی بیداری، روز قیام‌های سراسری نزدیک است و هراس سرمایه‌داری همه از این است که این بیداری فاتحه تسلطش را بخواند. احزاب و طبقات مختلف چشم‌اندازهای مختلفی را تدارک می‌بینند و بر آن مبنا استراتژی متفاوتی و معارضی دارند.

استراتژی بورژوازی همواره بر این مبناست که در برابر جنبشی رو به اعتلا به دنبال ارگان‌های سازش بگردد. که دیگر بار حتی به قیمت فدا کردن شکلی ویژه از رژیم سیاسی حاکم؛ قدرت اقتصادی و بالطبع حاکمیت سیاسی خویش را حفظ کند. آنچه که در مورد انتقاد آپوزیسیون بورژوایی (از جریان‌های بورژوایی سلطنت طلب گرفته تا بقایای جبهه ملی و مجاهدین و شورای ملی مقاومت‌شان) است؛ نه ریشه‌های اجتماعی-اقتصادی تضادهای جامعه، بلکه فرم و شکل خاص حکومت است. از دیدگاه بورژوازی اگر اوضاع خیلی وخیم شود قرار است ارتجاع مذهبی جای خود را به سازمان معقول‌تر و عامه‌پسندتر بدهد!

\* \* \* \* \*

چشم‌انداز اوضاع سیاسی، نه بر اساس فال‌بینی و نه بر اساس امیال انگیزه‌های گروهی تعیین نمی‌گردد. تحلیلی مشخص از شرایط مشخص در اوضاعی تاریخی-جهانی، همواره چشم‌انداز را همچون تقابل و تعارض دو بدیل نشان خواهد داد.

منصور حکمت از «حزب کمونیست کارگری ایران» در مقاله‌ای چند ماه پیش اوضاع سیاسی را بصورت واریانتهای محتمل سناریوی سیاه و سفید تعریف کرده بود. در این دو سناریو گویا سناریوی سفید روالی از رویدادهاست که بصورتی بهنجار و متعارف با رشد آرامی از جنبش توده‌ای و با مهلتی تاریخی تعیین نشده برای فعالیت‌های تدارکاتی پیشگام‌های جنبش کارگری و... (به عبارت دیگر مدل و الگوی انکشاف به سبک اروپای غربی آن) و سناریوی سیاه بصورت روندی از وقایع که با تسلط هرج و مرج و تحمیل جنگ داخلی و... ترسیم شده بود. ظاهراً در سناریوی سیاه دستیابی مثلاً «مجاهدین» بقدرت سیاسی امری ممکن جلوه می‌کند. تحلیل ایشان از نوعی عینی‌گرایی مکانیکی و عنصرگرایی اکونومیستی رنج می‌برد. در هر دوی این آلترناتیوها نقش پرولتاریا و پیشگامان آن نادیده گرفته می‌شود. در اولی به دلیل ناممکن بودن سناریو؛ یا ناممکن بودن آن و در دومی به علت نا بهنگام بودن آن.

خطای حکمت از ادراکی نشأت می‌گیرد که رشد و تکامل مبارزه طبقاتی را به شکلی خطی می‌انگارد؛ نه به شکلی از تکامل ناموزون و مرکب. برای ایشان مسیر مبارزه تا زمانی مساعد و قبل قبول است که در خطی معین و از پیش ترسیم شده به پیش رود؛ و سر اولین پیچ و گره‌گاه

راهی بجز پرت شدن از جاده نمی‌شناسد. سعی و امید وی در فهماندن حکمت مبارزه به آپوزیسیون نرمال و متعارف بورژوازی و امید ایشان در تقویت جبهه‌های سوسیال-دمکراتیک و سندیکایی (؟) نیز فقط تخیلی خواهد بود در بهترین حالت بوج. انقلاب اما خود نوعی ناپهنگامی است چرا که انقلاب برآیند پیکار و عمل میلیون‌ها انسان است و نه محصول تخیل عده‌ای کوچک.

اما برای ما، دو چشم‌انداز همانا تقابل دو بدیل در سوسیالیسم یا بربریت است. بدین معنا که شکست جنبشی انقلابی که هم اکنون شرایط آن به عینه نه تنها در ایران، که در بسیاری از نقاط جهان فرا رسیده است؛ برای مدتی نسبتاً طولانی بشریت را با فجایع بیشمار روبرو خواهد کرد. هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان رشد نیروهای راست افراطی، جنگ‌های موضعی و فرسایشی، تتل و عام‌های جنون‌آمیز، تروریسم کور و... بشریت را رو در روی نابودی قرار داده است.

درک استراتژیک از انقلاب مداوم بر سه نکته بنیادین زیر متکی است:

۱) امکان انقلاب پرولتری در کشورهای عقب افتاده؛

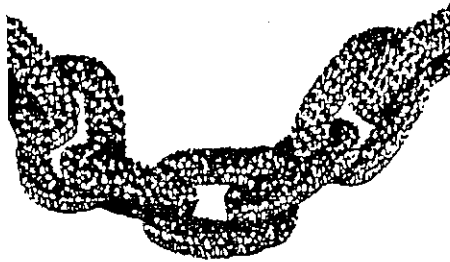
۲) روند بی وقفه انتقال از وظایف دمکراتیک به وظایف سوسیالیستی؛

۳) توسعه جهانی روند انقلاب.

هر وضعیتی مشخصی نیاز به برخورد مشخص دارد. اوضاع سیاسی در حال تحول؛ در فاصله‌ای نه چندان دور مسئله قدرت سیاسی را بنحوی سراسری پیش روی جامعه طرح خواهد کرد. واریانتهای محتمل هرچه که باشند بدون داشتن سازمانی که در دل همین اوضاع باید ساخته شود، امکان تحلیل رفتن جنبش توسط فرمیسم یا حتی رادیکالیسم خرده بورژوازی چیزی غریبی نخواهد بود. صرف اشاره کردن به گرایش‌های استراتژیک و تاریخی بمعنای تحقق آنها نیست. نیروی مادی را باید با نیروی مادی پاسخ گفت. بدون سازماندهی طبقه کارگر در هیئت سازمانی سیاسی برای تسخیر قدرت نمی‌توان از انقلاب پرولتری سخن گفت.

دوران انقلابی خصلتی پرتلاطم و پرتب و تاب دارد. هر حرکتی که سرکوب شود در روی کردی دیگر با شدتی به مراتب بالاتر بروز خواهد کرد. روند آتی انکشاف مبارزات و اوضاع سیاسی از درون هر پروسه‌ای که بگذرد، خط استراتژیک حرکت ما باید بر اساس درک استراتژیک از انقلاب مداوم و قدرت دوگانه استوار باشد. از نظر تاکتیکی و فازهای مختلف، نه جنگ‌های کم‌شدت و موضعی، نه جنگ‌های منطقه‌ای، نه مداخله نظامی و نه جنگ داخلی هیچیک از دایره امکان خارج نیست. این که مداخله آگاهانه پرولتاریا تا چه میزان فراگشته باشد در سرنوشت جامعه و روال آتی آن عاملی تعیین کننده خواهد بود. اما در هر حال در حال حاضر مسئله مرکزی تشکیل حزب پیش‌تاز انقلابی پرولتاریا با تکیه بر هسته‌های کارخانه‌ای و محلی آن خواهد بود ●

۴ اردیبهشت ۱۳۷۴



۲۰۰ رازی

## «اتحاد چپ کارگری» و «راه کارگر»

پس از دومین نشست مجمع «اتحاد چپ کارگری» (منبع «اتحاد») و تصویب «مصوبه مجمع»<sup>(۱)</sup> توسط کلیه شرکت کنندگان، ظاهراً اختلافی میان حداقل «یکی از اعضای کمیته مرکزی» و «هیئت اجرایی کمیته مرکزی راه کارگر»، مبنی بر تفسیر ماده ۱ «مصوبه مجمع»<sup>(۲)</sup>، پیدا شده است.<sup>(۳)</sup> «یکی از اعضای کمیته مرکزی» خطاب به «هیئت اجرایی» چنین می نویسد: «هیئت نمایندگی منتخب شما در دومین اجلاس اتحاد چپ کارگری، بنام سازمان زیر پلاتفرمی را امضاء گذاشته است که به نظر میرسد روح کلی آن و بویژه ماده اول آن... مغایر با «قطعنامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم» مصوب کنفرانس عمومی سازمان، و مغایر با مصوبه اولین اجلاس بعد از کنفرانس کمیته مرکزی است که در بند آخر آن تأکید میشود: کمیته مرکزی پذیرش یا عدم پذیرش دولت کارگری از امروز و انتقال به سوسیالیسم از امروز را از شرایط اتحاد تلقی نمیکند.»<sup>(۴)</sup>

۱- رجوع شود به «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ۲۶، ص ۲۴.

۲- «اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگانهای خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق تبدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم.» ماده ۱، «مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری ایران».

۳- رجوع شود به «راه کارگر»، شماره ۱۲۴، اسفند ۱۳۷۳، ص ۲۹.

در پاسخ، «هیئت اجرایی کمیته مرکزی» تأیید مصوبه را در «چارچوب شروط قید شده در قطعنامه کنفرانس عمومی سازمان» ارزیابی کرده<sup>(۵)</sup>، و توضیحات مفصل تر را در سرمقاله نشریه ارائه داده است. در سرمقاله نشریه «راه کارگر» چنین آمده است: «اما نه غرض از اتحاد چپ کارگری فقط اتحاد کمونیست‌هاست، نه اتحاد فقط همین پیشقدمان است، و نه اتحاد، صرفاً همکاری سیاسی و مباحثات نظری این عده و نهایتاً هموار کردن وحدت حزبی میان خودشان... مهم‌ترین وظیفه «اتحاد چپ» که شاهد تولد آن هستیم، آن است که از محدوده کنونی اش خارج شود و خود را در مقیاس اجتماعی گسترش دهد... پایه را بر آنچنان انعطافی بگذارد که درهای این اتحاد به روی هیچ احدی که به خانواده جنبش سوسیالیستی تعلق دارد بسته نماند. بقولی، کفش را باید اندازه پا کرد و نه پا را اندازه کفش!»<sup>(۶)</sup> اختلاف درونی «کمیته مرکزی» راه کارگر و توضیحات اکثریت رهبری این سازمان در سرمقاله نشریه شان چند نکته را طرح می‌کند که نظر خود را در مورد آن‌ها می‌دهیم:

اول، به اعتقاد ما ایراد «یکی از اعضای کمیته مرکزی» به اکثریت رهبری «راه کارگر» درست است. تصویب «مصوبه مجمع» بطور وضوح در تقابل با «مصوبه عمومی» راه کارگر است. جمع کنونی در «اتحاد» نه موافق «قطعنامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم» است و نه قصد تبدیل شدن به آن را دارد. در «قطعنامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم» از «تنوع و گسترش طیف طرفداران سوسیالیسم» صحبت بمیان می‌آید و در نامه به نیروهای سیاسی آن قطعنامه چنین تفسیر می‌شود که «هواداران سوسیالیسم، طیفی را تشکیل میدهند و در برداشتهای خود از سوسیالیسم و چگونگی رسیدن به آن نظرگاههای متنوعی دارند»<sup>(۷)</sup> در ادامه همین موضع، مقاله «ضرورت حیاتی حرکت در مدار بزرگ»<sup>(۸)</sup> صحبت از اینکه «اتحاد برای سوسیالیسم نباید فقط محدود به مارکسیستها باشد» به میان می‌آورد.

در صورتی که در «مصوبه جمع» اشاره مشخص به «سرنوشتی انقلابی رژیم... و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان‌های خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق تبدیل سوسیالیستی...» شده است. همچنین سوسیالیسم نیز به مفهوم دقیق یعنی «گسترش دموکراسی در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغاء طبقات اجتماعی» توضیح داده شده است. بدیهی است که این اتحاد که مشخصاً برای گردهم‌آیی طیف سوسیالیست‌های انقلابی بر اساس یک اتحاد عمل درازمدت است، با نظریات «راه کارگر» متفاوت است. در این اتحاد «هواداران

۵- همانجا، ص ۳۰.

۶- همانجا، «اتحاد چپ کارگری آغازی امیدبخش»، صص ۱-۲.

۷- نامه «روابط عمومی راه کارگر» به نیروها، ۱ دیماه ۱۳۷۲.

۸- شالگوئی، بولتن «اتحاد»، شماره ۱، شهریور ۷۳.



سوسیالیسم» که خواهان الغاء مالکیت خصوصی و دمکراسی «اقتصادی» و «حکومت کارگری» نیستند، نمی‌توانند شرکت کنند. واضح است که «مصوبه جمع» در تناقض کامل و آشکار با نظریات «راه کارگر» است.

دوم، گرچه ایراد جناح «اقلیت» به جناح «اکثریت» راه کارگر درست است، اما در عین حال نشان دهنده درک به غیات راست‌گرایانه آنها از مفهوم سوسیالیسم است. در نوشته «یکی از اعضای کمیته مرکزی» آمده که به «سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای ایجاد دولت کارگری و انتقال به سوسیالیسم» در اصول ایرادی ندارند، اما «آنچه مورد ابهام است این است که آیا امروز یا فردای تحقق این مهم شرط اتحاد هست یا خیر؟ به سخن دیگر، «اقلیت» تحقق انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری را مسئله محوری «امروز» جنبش کارگری نمی‌بیند، بلکه آن را متعلق به «فردا» می‌پندارد. یعنی انقلابی که بایستی در دو مرحله صورت پذیرد، ابتدا در مرحله «دمکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی برای سرنگونی استبداد و سپس (فردای نامعلوم) مرحله «سوسیالیستی» همراه با متحدان طبقه کارگر و زحمتکشان. چنانچه نظر «اقلیت» راه کارگر چنین باشد، بدون تردید آنها در چنین اتحادی نمی‌توانند دوام بیاورند. و بایستی متحدان عملی خود را در جای دیگری جستجو کنند.

سوم، «اکثریت» راه کارگر، یا هنوز تصویر روشنی از «اتحاد چپ کارگری» و چشم‌انداز آن ندارد؛ و یا مواضع خود را بطور لحظه‌ای بنا بر محاسبات سیاسی درونی خود تغییر می‌دهد و در نتیجه دچار تناقض‌گویی می‌شود. برای مثال در سرمقاله نشریه‌شان آمده است که غرض از «اتحاد» «فقط اتحاد کمونیستها» نیست. ما از نویسندگان مقاله سؤال می‌کنیم که پس چرا آنها «مصوبه جمع» را تأیید کردند؟ مگر در مبانی نظری این طیف، «مصوبه جمع»، به طور اخص ذکر نشده است که کسانی در «اتحاد» می‌توانند جای داشته باشند که خواهان براندازی رژیم و تشکیل دولتی کارگری «هستند؟ کدام غیر کمونیستی را شما می‌توانید بر اساس این ماده جلب «اتحاد» کنید؟ همچنین در ماده ۲ آمده است که «اعتقاد به سوسیالیسم بمفهوم گسترش در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی» یکی دیگر از شروط همکاری مشترک است. آیا غیر از کمونیستها کس دیگری حاضر به پذیرش این دو ماده هست؟ واضح است که پاسخ منفی است. پس علت این تناقض‌گویی چیست؟

بدیهی است که این ناشی از عدم درک آنها از این مصوبات و «اتحاد» نمی‌تواند باشد. علت ساده‌تر از اینهاست. اکثریت «راه کارگر» که غریزاً مواضع چپ‌تری از «اقلیت» داشته، تحت تأثیر بحث‌های مندرج در بولتن‌ها و نشست دوم، به موضع‌های رادیکال‌تری متقاعد شده است. اما، جناح «اقلیت» که به مواضع «راست» آغشته است، حاضر به پذیرش این مواضع اخیر مندرج در «مصوبه جمع» نیست. و «اکثریت» به جای تصریح و دفاع از مواضع اخیر خود، به

منظور حفظ وضعیت موجود و تکان ندادن قایق، در صدد آشتی ظاهری دو موضع متناقض بر آمده است. و تناقض گویی «اکثریت» عمدتاً از این امر ناشی می شود.

اما، «اکثریت» راه کارگر می گوید که تناقضی در کار نیست و مادر «آغاز حرکت هستیم و پس از دوره ای «اتحاد» از «محدوده کنونی اش خارج» شده و تبدیل به «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» می شود. این سخن نیز غیر عملی است. این اتحاد هرگز نمی تواند (به سرعت و یا به تدریج) تبدیل به اتحاد مد نظر «راه کارگر» شود. زیرا که این، یک «اتحاد چپ کارگری» است و نه «اتحاد کمونیستها و غیر کمونیستها». اتحاد دوم شاید ضروری باشد (آنهم نه به شکلی که راه کارگر طرح می کند)، اما باید ساختار دیگری داشته باشد. ما این کفش را برای پای معینی ساخته ایم و چنانچه پای بزرگتری پیدا شد، باید کفش دیگری ساخته شود. وگرنه هم پای فعلی صدمه می بیند و هم کفش نهایتاً پاره می شود!

ما بارها تکرار کرده ایم که در وضعیت کنونی ایجاد یک «اتحاد عمل» کلیه مخالفان رژیم، امری ضروری است.<sup>(۹)</sup> اما این اتحاد را صرفاً «چپ» می تواند بسازد و برای این کار، هسته مرکزی آن باید قبلاً ایجاد شده باشد. از آنجایی که، در عین حال، خود «چپ» دچار افتراق و پراکندگی است، بایستی در وهله نخست، قبل از برداشتن سنگ های «بزرگ»، هسته مرکزی، یعنی «چپ کارگری» را در درون یک «اتحاد عمل» درازمدت متشکل کرده و به بقیه (سایر افراد پراکنده و غیر کمونیست و سوسیالیست عام و غیره) در عمل نشان داد که چگونه باید اتحاد علیه رژیم را سازماندهی کرد. در نتیجه، مسئله اولیه و اصلی ما در وضعیت کنونی (و برای مدتی طولانی) ایجاد یک اتحاد چپ کارگری و اجرای مصوبات و فعالیت های آن است. گام های اولیه برداشته شده است. «اتحاد چپ کارگری» شکل گرفته است. اما همین و بس! هنوز «اتحاد چپ کارگری» وظایف اصلی خود را انجام نداده است. این اتحاد که قرار است همه «چپ» را بخود جلب کند و سپس کل اپوزیسیون را علیه رژیم سازمان دهد، باید خود جدی عمل کند - که چنین نکرده است. متأسفانه هنوز بسیاری از شرکت کنندگان و وظایف اصلی خود را انجام نداده اند. بولتن مباحثات هنوز مرتب نشده است (قرار بود شماره ۳ اواخر فوریه آماده باشد که تا کنون انتشار نیافته)، فعالیت های عملی آن لحظه ای و کارهای درازمدت هنوز در دستور کار قرار نگرفته اند.<sup>(۱۰)</sup> واضح است تا زمانی که این کارهای ابتدایی انجام نگیرند، نمی توان از مرحله دیگری از این اتحاد صحبت به میان آورد ●

۹- ما با نظریات «راه کارگر» مبنی بر اینکه این اتحاد یک حزب نیست و قصد ندارد که چنین شود، موافق هستیم.  
۱۰- رجوع شود به پلاتفرم پیشنهادی برای گسترش فعالیت های عملی «اتحاد چپ کارگری»، در همین شماره.

### پلاتفرم پیشنهادی

## فعالیت‌های عملی «اتحاد چپ کارگری»

تشکیل «اتحاد چپ کارگری» (از این پس «اتحاد») و به دنبال آن، سازماندهی چند فعالیت مشترک عملی، انتشار دو بولتن مباحثات و اعلامیه‌های متعدد و پیوستن افراد جدید به آن در نشست دوم و تصویب یک پلاتفرم مشخص و غیره، همه نمایانگر اینست که وضعیت عینی برای سازماندهی نیروهای آپوزیسیون چپ، موجود است و بایستی این اتحاد تقویت شده و به فعالیت‌های گسترده‌تری دست زند. البته هنوز اول کار است و بسیاری از فعالین چپ به این اتحاد جلب نشده‌اند. صرفنظر از نیروهایی که به علت برخوردهای فرقه‌گرایانه به این اتحاد نپیوسته‌اند، هنوز عده‌ی شماری از نیروهای چپ وجود دارند که می‌توانند به این اتحاد جلب شوند. برای این کار نیز شرکت‌کنندگان فعلی بایستی فعالیت‌های عملی را بهتر سازمان داده و به سایرین در عمل نشان دهند که این کار شدنی است.

به این علت ما بر این باوریم که گرچه اقدامات تاکنونی «اتحاد» مفید بوده، اما بهیچوجه کافی نبوده‌اند. فعالیت‌های دفاعی (عملی) انجام شده همه بی‌برنامه و "لحظه‌ای" بوده‌اند. انتشار بولتن‌ها نامنظم و چارچوب آنها ناروشن بوده‌اند. افراد فعال، کار خود را یا صرفاً به انجام یک سری کارهای تشکیلاتی محدود کرده و یا بی‌برنامه به یک سری خرده‌کاری‌ها دست زده‌اند. بر این اساس ما پیشنهادات مشخص خود را برای بهبود وضعیت در زیر ارائه می‌دهیم.

از آنجایی که «اتحاد» دارای یک شکل ویژه‌ای است (نه «اتحاد عمل» برای انجام کارهای لحظه‌ای و نه «حزب سیاسی»)، عملکرد آن نیز بایستی مطابق با این شکل ویژه باشد. یعنی دو بخش متمایز و مشخص از فعالیت باید انجام گیرد: فعالیت‌های دفاعی (عملی) و تدارک کارهای تئوریک - سیاسی (نظری).

\* متن مقاله زیر در سمینار بحث مشترک در لندن، ۱۱ مارس ۱۹۹۵، توسط یکی از طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، ارائه داده شد.

## سازماندهی فعالیت‌های عملی

این «اتحاد» بایستی در نهایت تبدیل به یک ستاد قوی در خارج از کشور برای دفاع از کلیه مبارزات کارگران و زحمتکشان (به ویژه مبارزات کارگران پیشرو) و پناهندگان سیاسی، شود. برای این کار واحدهای محلی در کشورهای مختلف بایستی ایجاد شوند. این واحدها با حفظ استقلال خود در رابطه با فعالیت‌های محلی (عملی و نظری)، بایستی در ارتباط مرتب روزمره با مرکز «اتحاد» قرار گیرند (البته این کارها را برخی از فعالین نقداً سازمان داده‌اند، اما هنوز تمرکز کافی ایجاد نشده است). اما، صرف داشتن واحدها و مرکز کافی نیست. «اتحاد» باید سیاست کار درازمدت دفاعی را بطور جدی در دستور کار خود قرار دهد. کارهایی نظیر فعالیت‌های زیر در هر کشور می‌توانند انجام گیرند:

- تماس‌گیری مرتب با سندیکاها و کارگري و ایجاد ارتباط نزدیک با کارگران مبارز؛

- تماس‌گیری مرتب با گروه‌های چپ و مترقی خارجی؛

- ارتباط‌گیری با نهادهایی مانند «سازمان عقوبت بین‌المللی»، «صلیب سرخ»، «سازمان ملل متحد» و غیره؛

- ارتباط‌گیری مرتب با مطبوعات و رسانه‌های خبری؛

- تماس‌گیری با نمایندگان طیف چپ و مترقی در پارلمان، و غیره.

هر یک از فعالیت‌های مذکور می‌تواند توسط مسئولین هر واحد دنبال شده و گزارش‌های مرتب آن به واحد و مرکز «اتحاد» داده شود.

در واقع تدارک فعالیت‌های فوق بایستی چنان شکلی از سازماندهی را داشته باشد که به محض بروز هر اتفاق (از اعدام و سرکوب گرفته تا اخراج کارگران از کارخانه‌ها در ایران؛ از استرداد پناهندگان گرفته تا همکاری دولت‌های غربی با رژیم و غیره) واحدها سریعاً با تماس‌های خود (اتحادیه‌های کارگری، مطبوعات، گروه‌ها و غیره) ارتباط برقرار کرده و مسئله را با آنها طرح کرده و در صورت لزوم فعالیت عملی (تظاهرات و اعتراضات و غیره) را با همکاری آنها سازمان دهند. فعالیت‌های سراسری می‌توانند از طریق مرکز «اتحاد»، به کلیه واحدها اطلاع داده شده و در سطح بین‌المللی (حداقل چند کشور) هم زمان سازماندهی شوند.

برای انعکاس فعالیت‌های «اتحاد» و اخبار ایران و غیره، نیاز به یک نشریه خبری مرتب (در ابتدا، ماهی یکبار) هست. این نشریه بخش‌هایی برای گزارش فعالیت‌های واحدها و همچنین فعالیت‌های سراسری و غیره را در بر خواهد داشت. در ضمن بخش‌هایی از همین نشریه می‌تواند به زبان‌های خارجی (حداقل انگلیسی، فرانسه و آلمانی) ترجمه شده و برای دخالت در درون اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های سیاسی خارجی استفاده شود.

## تدارک بحث‌های نظری

برای تدارک بحث‌های نظری بایستی بولتن مباحثات از شکل فعلی آن خارج شود. باید ترتیبی داده شود که بولتن نظری به صورت مرتب (ماهی یکبار) در مورد مسائل مشخص (بحث‌های برنامه‌ای و عملی در مورد مسائل میرم جنبش کارگری ایران) انتشار یابد. مثلاً بحث بر سر مفهوم سوسیالیسم (که در پلاتفرم ذکر شده است) می‌تواند باز شود و از کلیه شرکت‌کنندگان خواسته شود که در مورد این مسئله خاص مثلاً برای سه شماره مقاله ارسال کنند. بدین ترتیب، گرایش‌های هم‌نظر حداقل می‌توانند هم دیگر را شناخته و بحث را در صورت لزوم در خارج از «اتحاد» ادامه دهند.

به اعتقاد ما بولتن نظری باید به بحث‌های ابتدایی حول مسائل مورد اختلاف در آپوزسیون چپ دامن زند. ما اعتقاد نداریم که این بولتن می‌تواند نهایتاً به یک نشریه تئوریک یک تشکیلات واحد تبدیل شود. ما بر این باوریم که بولتن فعلی «اتحاد» باید صرفاً در خدمت معرفی بحث‌های سیاسی گرایش‌های مختلف قرار گیرد. بنابراین، این بولتن بایستی هدف مشخص و روشنی را دنبال کند.

## چگونگی شرکت فعالین در واحدها

به اعتقاد ما تشکیل واحدهای کشوری «اتحاد» از اهمیت بسیار برخوردار است. اما، صرف پذیرش «پلاتفرم» و الحاق به آن، کافی نیست. شرکت‌کنندگان در این اتحاد باید: اولاً، شرکت فعال در فعالیت‌های عملی و مشارکت در تقسیم کارها را بپذیرند. افرادی که صرفاً به زعم خود برای "خط دادن" و "نظر دادن" وارد «اتحاد» شده و حاضر به انجام کارهای مشخص (چه در سطح عملی و چه نظری) نیستند، نمی‌توانند برای این اتحاد مفید واقع گردند. دوماً، فعالین باید حقوق یکدیگر را محترم شمرده و از اتهام‌زنی، بی‌حرمتی، کارشکنی و کارهای غیراصولی پرهیز کنند. زیرا در محیطی که عده‌ای همدیگر را مورد حمله‌های بی‌اساس قرار می‌دهند، فعالیت در آن عملاً غیر ممکن خواهد شد.

تجربه ما در لندن نشان داده که برخی هنوز به این مسائل ابتدایی کار مشترک اعتقاد ندارند. مثلاً، «همکاران پروژه...»، که اخیراً به «اتحاد» ملحق شده‌اند، کارنامه چند ماهه‌شان در چند سمینار مشترک و در ارتباط با «کانون ایرانیان لندن» به ما نشان داده که کار مشترک عملی با این عده در درون یک واحد امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه این عده در رفتار خود تجدید نظر کرده و در عمل آن را به اثبات برسانند.

به اعتقاد ما امری به مهمی ایجاد واحدهای محلی برای این اتحاد، را با حضور چنین افرادی نمی‌توان به پیش برد. زیرا برخوردهای این چنینی نه تنها به جلب فعالین چپ کمک نمی‌رساند که هر چه بیشتر به پراکندگی آنان دامن می‌زند ●



## نگاهی به جنبش کارگری ایران (۴)

مصاحبه زیر با رفیق حکیم، در آنکارا، صورت گرفته است (اکتبر ۱۹۹۴). این بخش در ادامه مطالبی است که در شماره‌های قبلی دفترها درج شدند. امیدواریم این تجربه کمکی به پیشبرد مبارزات پیشروی کارگری در ایران بکند.

هیئت مسئولین

س: در مورد طرح طبقه‌بندی مشاغل بطور عمومی مقالات زیادی درج شده‌اند. ولی به طور اخص در کارخانه شما چگونه صورت گرفت و چه عواقبی داشت؟

ج: طرح طبقه‌بندی مشاغل از مسائل مهمی بود که سالها به خاطر آن مبارزه کردیم. همیشه محور اعتراضات ما را تشکیل می‌داد. چندین بار طی این سالیان اخیر اعتراضات وسیع و اعتصاب کردیم. بالاخره در این کشمکش طولانی طرح به اجرا درآمد. همانطور که می‌دانید این طرح کارگران را بر اساس میزان سواد، کارایی، تجربه و... و علاقه سرپرستان طبقه‌بندی می‌کند. و اولین نتیجه آن اختلاف و تفرقه بین کارگران است. اگر چه از ابتدا ما از عواقب اجرای این طرح آگاه بودیم ولی در آن شرایط سخت اقتصادی زندگی ما را وا میدارد که عواقبش را نادیده بگیریم. چون با

اجرای این طرح، طبق قانون، از حقوق هیچ کس چیزی کم نمی‌شود. در نتیجه، بودجه‌ای که برای اجرای طرح در نظر گرفته می‌شود به نسبتی بین اکثریت قریب به اتفاق کارگران اضافه می‌شود. پس از اجرای طرح طبقه‌بندی طولی نکشید که این افزایش حقوق در میان تورم سرسام‌آور گم شد و تنها چیزی که از آن طرح به جای مانده است، تلاش کارگران برای رقابت، اختلاف بین کارگران و جلب توجه سرپرستان و در حقیقت همه چیز به نفع کارفرما تمام شد.

س: در مورد قانون کار و اهمیتش از نظر کارگران لطفاً توضیح بدهید که تصویب آن چقدر اهمیت داشت و نبودن مثلاً حق اعتصاب در میان کارگران مورد بحث قرار می‌گیرد یا نه؟

ج: قانون کار همیشه از طرف کارگران پیگیری می‌شد. به اخبارها توجه می‌کردند. به عکس‌العمل‌های مختلف رژیم دقت می‌کردند و همیشه بحث‌های طولانی بر سر این قانون صورت می‌گرفت. اهمیت این بحث‌ها در این است که اگر حمایت قانونی داشته باشند با آزادی و اعتماد بنفش بیشتری خواسته‌هایشان را مطرح می‌کنند. در عین حال این نیز تجربهٔ همیشگی ماست که مسیر ما را قانون تعیین نمی‌کند. همینطور مسیر کارفرما را. همینطور همه‌جا در سطح جامعه. همه چیز بستگی به زور و قدرت طرفین دارد. مثلاً طبق قانون کار، هر کارگری که اخراج شود به ازاء هر سال کارکرد معادل ۴۵ روز حقوق باید به او بدهند. ولی ما می‌بینیم که در یک کارخانه سالی ۴ ماه پرداخت می‌شود و در کارخانه دیگر هیچ حقوقی نمی‌دهند. در مواردی نیز شرایط اجرای قانون کار وجود ندارد. با وضعیتی که صنایع ورشکسته ما دارند قانون نمی‌تواند عمل شود. مثلاً ساعات کار برای مشاغل سخت و زیان‌آور ۶ ساعت در روز است. ولی اجرای آن مساوی است با تعطیل کارخانه. مثال دیگر کارخانه‌های بالای هزار نفر باید سالن و امکانات ورزشی داشته باشند و کارگران حق دارند هفته‌ای چهار ساعت از وقت کارشان را ورزش کنند. در حالی که ما با هزینه خودمان توی خیابان جلوی کارخانه ورزش می‌کنیم. اگر احتیاج به دو ساعت مرخصی داشته باشیم موافقت نمی‌کنند و به هر وسیله مانع می‌شوند. در همین اواخر کمیته ورزش ایجاد کردیم تا با مدیریت در مورد مسائل ورزشی کارگران مذاکره کند، ولی پس از گذشت ۶ ماه هنوز مدیریت از برگزاری جلسه با آنها ظفره می‌رود. طبیعی است کارخانه‌ای که قدرت پرداخت حقوق ماهانه کارگران را ندارد ورزشگاه نیز برای کارگران نخواهد ساخت. در مواردی نیز ما با فراتر از قانون گذاشته‌ایم. مثلاً چند سال پیش، مثل هر سال، بر سر طرح بهره‌وری

دعوا داشتیم. مدیریت اعلام کرده بود که امسال کارخانه ضرر داشته و سودی به کارگران تعلق نمی‌گیرد. دو ماه تمام بحث و جدل و رفت و آمد شد و حاصلی نداشت. تا اینکه دست از کار کشیدیم. ظرف ۲ ساعت با کیسه‌های پول وارد کارخانه شد و توی محل کار و پای دستگاه به هر نفر پنج هزار تومان دادند. بدون اینکه هیچ مرحله قانونی را بگذرانند. هیچ کجا هم ثبت نشد.

س: اگر ممکن است یک تصویر عمومی از وضع پیشرو کارگری در ایران بدهید و همچنین وظایف چپ انقلابی و پیشرو و فعالیت در درون جنبش کارگری ایران.

ج: پیش از هر چیزی ناچارم از تصویر غلطی (از کارگران) که در اذهان گروه‌های روشنفکری چپ وجود دارد شروع کنم. تصویر آدم‌های بدبخت، بی سواد و نادانی که ترحم برانگیز و می‌خواهند به او کمک کنند. درس بدهند، قیامش بشوند و در حقیقت با این تصور، تصویری نیز از خودشان به عنوان روشنفکر، انقلابی، رهبر و پیشگام طبقه کارگر می‌سازند. در نتیجه بیخود نیست که بعضی‌ها ناکامی و شکست انقلاب ایران را به عقب افتادگی جامعه ایران و ضعف طبقه کارگر ایران مربوط می‌دانند. در حالی که اگر این روشنفکران پر ادعا کمترین رابطه نزدیکی با این طبقه داشتند به توانایی‌ها و استعدادهای انقلابی سرشاری پی می‌بردند که می‌توانست برنامه آنها را عوض کند و جهت‌گیری صحیحی پیدا می‌کردند.

البته طبقه کارگر از تجارب جنبش‌های کارگری شمال و جنوب کره زمین بی‌بهره است و با تجزیه و تحلیل‌های کتب مارکسیستی آشنایی ندارد. ولی کمتر از کسانی که این فنون را خیلی هم خوب بلدند، پرت و پلا حرف می‌زند و یا به چپ و راست می‌زند. به هر حال امروز شرایط تغییر زیادی کرده است. نسل جدیدی در صنایع مشغول به کار است. همانطور که می‌دانید بخش عمده صنایع ایران در دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ تأسیس شده‌اند و کارگران این کارخانجات در سنین بازنشستگی هستند. امروز بیشتر کارگران، جوانان پر شوری هستند که آمادگی‌های فوق‌العاده‌ای دارند. زندگی‌شان با تحولات عظیمی همراه بوده است و شرایط دشوار یکی دو دهه گذشته آنها را سیاسی بار آورده است. اگر چه فشارهای طاقت فرسای سیاسی و اقتصادی آنها را به شدت محدود کرده است ولی با یافتن اندک روزنه‌ای فوران خواهند کرد. چپ انقلابی اگر نتواند از دایره ذهنیات و محدوده کتاب و کتابخانه خارج شود و خودش را به واقعیات و عمل زنده برساند موجبات نابودی خودش و سرگردانی و ناامیدی این طبقه را فراهم خواهد کرد. و باز هم تکرار تاریخ.



س: اگر ممکن است بطور مشخص توضیح بدهید که چگونه یک گرایش انقلابی و یا یک گروه انقلابی که مدعی است و یا به عقاید انقلابی جلب شده می‌تواند مداخلات مشخص در درون پیشرو کارگری در ایران داشته باشد.

ج: امروزه ملاک انقلابی بودن یک گرایش یا گروه سیاسی مربوط به انتصابش به فلان جریان تاریخی یا تجربه تاریخی است در حالی که این برای طبقه کارگر قابل هضم نیست. از نظر من گروهی انقلابی است که بتواند در بطن مبارزات حاضر باشد و کمک کند که مسیر مبارزه هموارتر و اهداف جنبش هر چه روشنتر گردد. و فقط اینگونه است که اعتماد این طبقه را جلب خواهد کرد. و تصور غلطی خواهد بود که مثل گذشته حزب و برنامه انقلاب را بدون حضور کارگران از پیش بسازند و از کارگران توقع داشته باشند که به آن بپیوندند.

حزب و برنامه انقلابی فقط می‌تواند نتیجه جوشش‌های انقلابی طبقه کارگر و انقلابیون روشنفکری باشد که در کنار یکدیگر به مبارزه مشغولند. تنها این انسجام می‌تواند پایدار باشد. و تنها در این صورت می‌توان به کمترین خطاها و انحرافات امیدوار بود.



## یادداشت‌هایی در باره زنان در بند جمهوری اسلامی

گزارش‌هایی را که در زیر می‌خوانید ادامهٔ مجموعه مصاحبه‌هایی است از مجموعه بهزیستی شفق، محل نگهداری زنان روسپی که توسط رفقای "هسته ستاره سرخ" کارگران ایران (تهران) "در اختیار خوانندگان دفترها قرار می‌گیرد. بخش اول و دوم این مصاحبه‌ها در دفترهای شماره ۲۵ و ۲۶ به چاپ رسیده است.

### مصاحبه ششم

نام: ع، متولد: ۱۳۳۵ تهران، اتهام: خودفروشی، اعتیاد، سابقه: پیش و بعد از انقلاب، علل انحراف: ازدواج ناآگاهانه، فرار از خانه، وجود زنان واسطه و عدم حمایت خانواده.

او گفت: که پدرم یک مرد بد اخلاق بود که همیشه به مادرم سوءظن داشته و او را کتک می‌زد. بعد از مدتی مادرم در بیمارستان بستری شد و بر اثر بیماری سختی جان سپرد. بعد از مرگ او پدرم زن دیگری گرفت. من نیز به علت اذیت و آزار پدرم که هر روز بیشتر می‌شد به ازدواج تحمیلی در سن ۱۷ سالگی رضایت دادم. شوهرم نیز بدتر از بابام آدم عصبانی و خشنی بود و شبانه و روز مرا کتک می‌زد. سرانجام از او طلاق گرفتم و به خانه بابام برگشتم. با ورود به آن شکنجه‌گاه، آنها مجدداً آزار و اذیت مرا شروع کردند. این مسئله باعث شد که از خانه فرار کرده و به شاه عبدالعظیم بروم. در آنجا زنی از من دلجوئی کرده و به من پیشنهاد کار خانه داد و مرا به محله جمشید برد. انحراف من از آنجا شروع شد. با هزار زحمت از آنجا فرار کردم و چون راه بازگشتی به

خانه نداشتم به اجبار به صیغه مردی معتاد و جیب‌بر در آمدم که بارها به زندان افتاده بود. از او یک بچه به دنیا آوردم و بعد از مدتی طلاق گرفتم و شوهر دیگری کردم. از شوهر سوم حامله شدم و در همان دوران بود که به اینجا آمدم.

او می‌گفت: اگر آن زندگی سخت را تحمل می‌کردم بهتر از این بود که به این روزگار دچار شوم که حتی برادرم مرا به خانه‌اش راه ندهد.

### مصاحبه هفتم

نام: ف. سن: ۲۷ سال، اتهام: اعتیاد و خودفروشی. سابقه: قبل و بعد از انقلاب.

او چگونگی انحراف خود را اینگونه بازگو کرد: ۱۴ ساله بودم که کلاس سوم ابتدای را می‌خواندم. چون بعزت مرگ پدرم نتوانسته بودم به موقع به مدرسه بروم. یک روز با دوستانم به مجلسی رفتم... و شب در آن مجلس ماندم. من آنقدر مشروب خوردم که خوابم رفت. بعد از بیدار شدن متوجه شدم که تمام هستی من به باد رفته است. در حالت بیهوشی به من تجاوز شده بود. مادرم از این موضوع با اطلاع شد و مرا به پزشک قانونی برد. ولی من به علت ترس از برادر و پدرم که مرا تهدید به مرگ کرده بودند از خانه فرار کرده و به جمعی پیوستم. آنها مرا معتاد به هروئین کردند و پس از مدتی از محیط خود رانندند. دیگر هیچ راهی برای رهایی به نظرم نمی‌رسید به همین دلیل شروع به خودفروشی کردم. بعد از مدتی با خانمی آشنا شدم و به خانه او رفتم. او با مقامات درباری تماس داشت و به من پیشنهاد کرد که خودم را به درباریان بفروشم چون پول بیشتری در این کار است. از آن به بعد او مرا در اختیار درباریان قرارداد تا اینکه در سن ۱۶ سالگی با برادر همان خانم ازدواج کردم و بعد از چند سال از او جدا شدم. بعد از طلاق به محله جمشید کشیده شدم و اعتیاد و خودفروشی را ادامه دادم.

او در ادامه صحبت‌هایش که با گریه همراه بود گفت: خیلی دوست دارم که دوباره همه چیز را از نو آغاز کنم.

## زنان الجزایر و بنیادگرایی

استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲، ثمره یک مبارزه پیگیر و شجاعانه از طرف ملت الجزایر بود، اما این مبارزه قادر نبود که موقعیت امپریالیزم و وابستگی بومی آن را نابود کند.

علی‌رغم ملی شدن صنایع، بورژوازی بومی در سازماندهی جدید خود به نام "جبهه آزادیبخش ملی" و در یک ساختار ناسیونالیستی شروع به امتیاز دهی مجدد به اربابان خود نمود.

"جبهه آزادیبخش ملی" نتوانست الجزایر را از یک اقتصاد تک محصولی رها کند و تمرکز را بر روی کالاهای دیگر قرار دهد. در نتیجه ریشه بحران‌های اقتصادی از این مقطع شکل ثابت به خود گرفت.

بعد از استقلال الجزایر، بر اثر تحولات ناشی از تغییر ساختار روینائی جامعه، زنان به فعالیتهای اجتماعی کشیده شدند. یک گروه از زنانی که از افکار فمینیستی غربی تغذیه می‌شدند، شروع به مبارزه برای مطالباتی که جامعه کهن به زور از آنها غصب کرده بود نظیر: حق شغل، کسب دانش و غیره، کردند.

موقعیت زنان الجزایر به شکل یک میدان جنگ در آمده بود که در یک طرف این میدان "جبهه آزادیبخش ملی" با افکار ناسیونالیستی و ظاهراً ترقی‌خواه قرار داشته و در طرف دیگر مسلمانان افراطی که خواستار برگرداندن موقعیت زنان به ۱۴۰۰ سال پیش بودند.

البته قابل توجه است که بین خود مسلمانان افراطی اختلاف نظرهای زیادی وجود داشت مثلاً در حالی که عده‌ای از مسلمانان افراطی موافق شرکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی بودند "جبهه نجات اسلامی" اعتقاد داشت که باید از چماق‌های آهنین استفاده کرد تا زنان به جایگاه اصلی خودشان بازگردند. آنها معتقد بودند که دختران دانشجو نباید شب‌ها در خوابگاه دانشجویی استراحت کنند بلکه باید به خانه بروند.

اما در سالهای ۱۹۷۰ این ایده‌های افراطی نتوانست در جامعه پخش گردد و این در حالی بود که رژیم الجزایر مدام در زیر فشار افراطیون قرار داشت و برای جلب حمایت آنان سیاست "یک قدم به پیش و دو قدم به پس" را در مورد زنان اجرا می‌کرد تا آتش دو طرف را کم کند. در تابستان ۱۹۸۲ یک گروه مرتجع اسلامی که رهبر آنها سلطانی بود می‌گفت:

"که رژیم الجزایر غیر قانونی و لایق حکومت کردن نیست چون این رژیم مسلمانان را از هویت اصلی خودشان دور کرده است. رژیم ملت را به فقر و چیزهایی که اسلام قدغن کرده است هدایت می‌کند. بخصوص دور کردن زنان از وظیفه اصلی آنان یعنی زاد و ولد و بردگی برای مردان."

سلطانی و گروه او معتقد بودند که باید فابریک اخلاقی جانشین شده و تحمیلی الجزایر نابود گردد و زنان به هویت قبلی و جایگاه اصلی خودشان برگردند. حاکمان الجزایر مغرورانه و از خود مطمئن با استفاده از درآمد نفت و گاز توانستند مدتی به دور از اعتراض‌های جدی به حکومت ادامه دهند ولی این اوضاع در سال ۱۹۸۰ عوض شد چون الجزایر در یک موقعیت بغرنج اقتصادی قرار گرفت. این موقعیت سبب شد که بیکاری، فقر و فحشا جامعه را فرا بگیرد. جامعه در آن زمان به نظر می‌رسید که تبدیل به یک مخزن پر از باورت شده است که با کوچکترین اخگری به هوا می‌رود. در این هنگام مسلمانان افراطی از خلاء سیاسی استفاده کرده و عقاید ارتجاعی خود را از مساجد پخش نمودند. آنها می‌گفتند که زنان علت اصلی بدبختی‌ها را تشکیل می‌دهند. آنها باعث فقر، بیکاری و فحشا برای جوانان هستند. شرایط زندگی در الجزایر به مانند یک مزرعه شخم زده برای مسلمانان افراطی بود که در آن تخم بکارند.

در مساجد روضه‌ها به مقدار زیادی ضد زن شد و حملات فیزیکی به زنان افزایش پیدا کرد. اما رژیم در هیچ یک از این جریان‌ها مداخله نمی‌کرد چون مطمئن بود که می‌تواند در زمانی مشخص با افراطی‌های اسلامی به توافق برسد. نبود یک بدیل انقلابی در الجزایر سبب شد که در سال ۱۹۷۰ مسلمانان افراطی در انتخابات شهرداری‌ها پیروز شوند این مسئله آنها را متقاعد کرد که آنها صد در صد می‌توانند برنده انتخابات آتی نیز باشند. لذا برای جمع کردن هوادار شروع به بذل و بخشش‌های آخوندی نمودند. آنها در وعده‌های انتخاباتی خود گفتند که زنان را از فشارهای روزانه خلاص خواهند کرد و برای آن‌ها آب جاری، خانه خوب و حقوق زندگی خواهند داد، به شرطی که زنان به خانه باز گردند و مردها را تنها بگذارند.

در این زمان تعدادی از زنان یک راه جدیدی پیدا کردند. این راه جدید به آنها این شانس را می‌داد که در جامعه سنتی حرکت کنند، درست در حالی که قبلاً جامعه هرگز به آنها اجازه این کار را نمی‌داد. این مسئله باعث چنان شناختی برای زنان شد که آنها هرگز نمی‌توانستند حتی آن را در رویاهای خودشان ببینند. برای این هدایای با ارزش، چادر یک قیمت خیلی کمی بود که باید می‌پرداختند.

چادر که یک زمانی سمبل فشار و پسرفت بود، به علامت استقلال برای زنان تبدیل شد. زنان شروع به تظاهرات در شهرهای الجزایر کردند و تقاضا نمودند که جامعه آنها را در خانه محبوس نکرده و به آنها بعنوان ماشین تولید مثل نگاه نکنند. در این زمان خشونت اعمال شده از طرف جبهه نجات اسلامی به روی زنان دو چندان شد. آنها با ضرب و شتم، تجاوز و ترور زنان، سعی در تغییر عقیده و سرکوب زنان نمودند.

بیژن سلطان‌زاده

## گزارش تلخ

گزارشی را که در زیر می‌خوانید قسمتی از مجموعه گزارشاتی است که در مجله آدینه شماره ۵۷ - ۵۸ اردیبهشت ۱۳۷۰ به چاپ رسیده است. گزارش فوق فقط قسمت خیلی کوچکی از زن ستیزی، تجاوز و ستم جاری بر زنان کشورمان را نشان می‌دهد.

قابل توجه است که گزارش های فوق در یک شب از بیمارستان های تهران تهیه شده است.

دختر ۱۱ ساله ای به علت پارگی شدید از قسمت قدام تا خلف پرنیه به بیمارستان مراجعه کرده است. علت را پرسیدیم گفتند: به علت حمله وحشیانه شوهرش در شب اول ازدواج، او به بیمارستان آمده است.

دخترک ۱۱ ساله ای به علت دردهای شکمی به بیمارستان مراجعه کرده بود. در معاینه به پزشک اظهار می‌دارد که دیگر به آن خانه برنخواهد گشت، ناپدری به او تجاوز کرده است.

دختران ۱۳ ساله، ۱۰ ساله و ۸ ساله ای به بیمارستان مراجعه کرده اند. علت را جويا شدیم، آنها گفتند: که مادر ما چند سالی است که دیالیزی است و قادر به هم خوابی با پدرمان نیست به همین علت پدرمان به سه تائی ما تجاوز کرده است.

دختر ۱۲ ساله ای به علت پارگی شدید به بیمارستان انتقال پیدا کرده است. علت ر جويا شدیم گفتند که پدرش به این دختر تجاوز کرده است.

دخترک ۱۲ ساله ای به علت خونریزی و پارگی شدید به بیمارستان مراجعه کرده است علت را پرسیدیم گفتند که این دختر با داماد ۲۷ ساله ای همبستر شده است، چون پدر با دریافت ۳۰ هزار تومان شیر بها دختر را عروس کرده است.

تهیه و تنظیم: بیژن سلطانزاده

## "ارتش جمهوری خواه ایرلند" سلاح بورژوازی در تحمیق توده‌های کارگر

با اعلام بیانیهٔ مشترک، و بیانیه‌های جداگانه، از طرف دول انگلیس و ایرلند جنوبی مبنی بر گشایش مذاکرات صلح بین گروه‌های مسلح در ایرلند شمالی و دولت انگلیس، فصل جدیدی در تاریخ چند صد سالهٔ مبارزات مردم ایرلند جهت بیرون راندن امپریالیزم انگلیس از خاک کشور خود، گشوده شد.

اکنون ۷ ماه از اعلام رسمی آتش‌بس توسط "ارتش جمهوری خواه ایرلند" (ا. ج. ا. IRA) می‌گذرد. عملیات تروریستی در ایرلند و انگلیس متوقف گردیده است. در ازای آن، "جان می‌جر" نخست وزیر انگلیس، برای نشان دادن "حسن نیت" خود، و البته برای خاموش کردن صدای مخالفین خود در دولت، دستور تخلیهٔ ۴۰۰ تن از سربازان انگلیسی از خاک ایرلند شمالی را صادر کرده است. دولت انگلیس و IRA همواره در پی بدست آوردن امتیازات سیاسی و برتری جستن از یکدیگر در روند مذاکرات صلح هستند. بی توجهی آمریکا نسبت به درخواست دولت انگلیس مبنی بر عدم پذیرش "جری آدمز"، رهبر "شین فین" (شاخهٔ سیاسی IRA)، در آمریکا و ملاقات با "کلینتون" و کسب اجازه برای جمع‌آوری کمک مالی از ایرلندی‌های مقیم آمریکا، از یک سو، و به تعویق انداختن روند مذاکرات صلح به بهانه‌های مختلف از طرف دولت انگلیس، از سوی دیگر، همه و همه در راستای گرفتن امتیازات سیاسی در روند مذاکرات صلح توسط دو طرف اصلی مذاکرات، IRA و دولت انگلیس، است.

ناتوانی بورژوازی انگلیس در حل مسئلهٔ ایرلند البته که دلایل تاریخی خود را دارد. اما آنچه اکنون دولت انگلیس را مجبور به حل این مسئله کرده است، رابطهٔ مستقیم با تحولات یکی دو دههٔ اخیر در سطح بین‌المللی دارد. از جمله این تحولات می‌توان به نقش انگلیس در "میانجی‌گری" در جنگ‌های ملی همچون یوگسلاوی و آفریقای جنوبی، اشاره کرد. مضافاً اینکه ایرلند شمالی در واقع سالهای سال است که دیگر نه به لحاظ اقتصادی به عنوان منبع درآمدی برای سرمایه‌داران انگلیس، و نه به لحاظ

سیاسی منطقه آرامی برای تاخت و تازهای بورژوازی آن به حساب می‌آید. حتی حضور دائمی ارتش انگلیس هرگز نتوانست جای پای محکمی برای حضور انگلیس در ایرلند شمالی فراهم آورد. به گفته وزیر ایرلند شمالی: "ابزار نظامی می‌تواند جلوی آنهایی که با حضور انگلیس در خاک ایرلند شمالی مخالف هستند را بگیرد، ولی هرگز نمی‌تواند آنها را شکست دهد". تنها هزینه‌های پرداخت شده جهت نگاه داشتن قوای نظامی انگلیس در خاک ایرلند در سال ۱۹۹۳ مبلغی در حدود ۴ میلیارد پوند تخمین زده شده است. دولت انگلیس این مبلغ را از طریق مالیات بر درآمد و غیره از قبل طبقه کارگر ایرلند شمالی و انگلیس بیرون می‌کشد. به علاوه، با اوج گیری عملیات نظامی IRA در خاک انگلیس، و بویژه بمب گذاری در مراکز مالی لندن در طول سالهای ۹۳-۹۰ تسریع مذاکرات صلح را در دستور کار دولت انگلیس قرار داد.

در ایرلند شمالی IRA و دیگر گروه‌های مسلح (سلطنت خواهان) به کشتار یکدیگر ادامه داده و در این میان طبق معمول اغلب قربانیان این کشتارهای سکتاریستی از کارگران (کاتولیک و پروتستان) هستند که در توازن قوای سیاسی و نظامی در مرکز این گونه کشتارها باید به زندگی روزمره خود ادامه دهند. به قتل رسیدن پیمانکارها و کارگران کاتولیک به دست گروه‌های سلطنت‌خواه و به ویژه گروه "مبارزان آزادی آلستر" Ulster Freedom Fighters (UFF) - شاخه نظامی "انجمن دفاع آلستر" Defence Association (UDA) Ulster، این گونه توجیه می‌شود که، اینان شغل‌هایی که باید به کارگران بی‌کار پروتستان تعلق داشته باشند را تصاحب کرده‌اند؛ و توجیه IRA برای کشتن کارگران پروتستان اینست که این‌ها برای پیمانکارهایی کار می‌کنند که با ارتش انگلیس قرارداد بسته‌اند. این مجموعه شرایط وضعیتی را فراهم آورده است که هر گونه صدای اعتراضی به سیاست‌های نیروهای مسلح با عکس‌العمل شدید آنان روبرو گشته و در مواردی حتی به قتل معترضین منجر می‌گردد. بنابراین مذاکرات صلح در شرایطی صورت می‌گیرد که هیچ یک از مردم و یا توده‌های محروم در شرایطی نیستند که بتوانند خواسته‌های خود را به شکلی دمکراتیک و با صدای واقعی خود بیان کنند.

## امپریالیزم انگلیس و اهداف آن از مذاکرات صلح

چه دلایلی باعث شده که دولت انگلیس به پای میز مذاکره بیاید؟ برخی از این دلایل عبارتند از:

۱- مخارج نگاهداری ۱۸۰۰۰ سرباز انگلیسی به اضافه مخارجی که به شکل سوبسید در اختیار پلیس ایرلند شمالی (Royal Ulster Constabulary) (RUC) قرار می‌گیرد دیگر به آسانی برای دولت انگلیس قابل پرداخت نیست؛



۲- با از میان رفتن صنایع سودآوری همچون صنایع پارچه‌بافی، ایرلند شمالی دیگر نمی‌توانست به مثابه منبع کار ارزان با سود بالا برای سرمایه‌داران انگلیسی تلقی گردد؛

۳- انگلیس به تنهایی قادر به تحمل هزینه سرمایه‌گذاری‌هایی که باید صرف جلوگیری از بوجود آمدن قشر بیکاران دراز مدت در ایرلند شمالی (عاملی که در شورش‌های توده‌ای همچون دهه ۱۹۶۰ از اهمیت بسیاری برخوردار بود) شود، نیست؛

۴- در حال حاضر طبق آمار تخمین زده شده از طرف نیروهای امنیتی دولت، ۱۳۰ هزار عدد اسلحه قانونی در دست سلطنت خواهان است. صدها اسلحه در اختیار گروه‌های مسلح سلطنت‌خواه قرار دارد. بیش از ۱۶۰۰۰ نفر به جرم کارهای تروریستی بازداشت و محکوم گردیده‌اند. سلاح‌هایی که در اختیار IRA است، در حدود ۱۰۰۰ مسلسل کلاشینکوف، سلاح‌های سنگین و مقدار زیادی مواد منفجر است. قابلیت گروه‌های مسلح برای تهیه دوباره اسلحه و مواد منفجره را می‌توان از مقدار سلاح‌هایی که تاکنون از آنها بدست نیروهای امنیتی افتاده تخمین زد. طبق آمار دولتی این سلاح‌ها به چیزی در حدود ۱۰۰۰ مسلسل و ۱۰۰ تن مواد منفجره و میلیون‌ها فشنگ اعلام شده است. با این وجود اگر تمام سلاح‌ها هم تحویل داده شوند، گروه‌های مسلح می‌دانند برآحتی از کجا و به چه طریقی دوباره آنها را تهیه کنند؛

۵- با توجه به تغییر شرایط سیاسی در سطح بین‌المللی موقعیت انگلیس در ایرلند شمالی به صورت نقطه تاریکی در سیاست خارجی آن در آمده است.

اما با این وجود انگلیس هرگز حاضر به دست شستن از تمام منافع کوتاه مدت و یا دراز مدت خود در این منطقه نیست. بنابراین یکی از اهدافی که اکنون دنبال می‌کند اینست که هر چه بیشتر خود را به ایرلند جنوبی نزدیکتر کرده و روابط خود را مستحکم‌تر کند. زیرا در صورتی که خواسته یکی شدن دو ایرلند (شمالی و جنوبی)، که خواسته جمهوری خواهان نیز است، متحقق گردد، اقتصاد ایرلند هر چه بیشتر به اقتصاد انگلیس وابسته می‌گردد و آغاز شرایط بهتر اقتصادی برای سرمایه‌داران انگلیسی خواهد بود.

## ۱. ج. ا. و استراتژی "جنگ مسلحانه"

در دسامبر ۱۹۲۱ بین دولت انگلیس و حزب "شین فین" قراردادی به امضاء رسید که طبق آن ۱۶ استان شمالی ایرلند (ایرلند شمالی) از بقیه خاک این کشور جدا گردید. به دنبال این قرارداد انشعابی در این حزب صورت گرفت. اکثریت شاخه نظامی حزب، IRA، به منشعبین این حزب که خود را همچنان "شین فین" خوانده و جمهوری

خواه بودند، پیوست. پس از آن در سال ۱۹۷۰ انشعابی در مرکزیت IRA صورت گرفت و گروهی خود را IRA "آیشال" خوانده و از مبارزه مسلحانه دست کشیدند؛ و گروه دیگر خود را IRA "پرویزینال" خوانده و به تلفیق مبارزه مسلحانه و سیاسی معتقد بودند. این انشعاب در واقع نتیجه مجموعه سیاست‌های اشتباهی بود که این جریان در سال‌های قبل از انشعاب ۱۹۷۰ اتخاذ کرده بود. گروه‌ای که امروز خود را به عنوان "ارتش جمهوری خواه ایرلند" معرفی می‌کند گروه "پرویزینال" است که در جریان مبارزات اواخر دهه ۱۹۶۰ نضج گرفت.

این جریان اما، هرگز از ابزار نظامی خود برای جنگ مسلحانه در راستای منافع تاریخی طبقه کارگر ایرلند استفاده نکرد. بلکه، این ابزار را به مثابه "تبلیغ مسلحانه" در راستای بدست آوردن امتیازاتی از دولت انگلیس بکار گرفته است. اکنون این تبلیغ مسلحانه در خدمت بدست آوردن موقعیت بهتری بر سر میز مذاکره قرار گرفته است. اوج گیری دوباره کمپین نظامی که از سال ۱۹۹۰ آغاز گردید همین هدف را دنبال می‌کرد. رهبری IRA از یک سو، به زبان اسلحه به دولت انگلیس هشدار می‌داد که هیچگونه صلحی در ایرلند شمالی بدون جای دادن آن بر سر میز مذاکره، امکان‌پذیر نیست؛ و با کنترل نظم در محله‌های کاتولیک نشین (تنبیه فروشنندگان مواد مخدر، اوباشان و دزدان، از طریق کتک زدن و در موارد بسیاری شلیک تیر به زانوی آنان و یا اخراج آنان از خاک ایرلند) به دولت انگلیس نشان می‌داد که در صورت تخلیه قوای نظامی از ایرلند شمالی IRA می‌تواند به برقراری نظم در آنجا اقدام ورزد و از هرگونه هرج و مرج داخلی جلوگیری به عمل آورد. از سوی دیگر، با بمب‌گذاری در مناطق مختلف در خاک انگلیس شرایطی را فراهم آورده بود که مردم عادی به عینه می‌دیدند که چطور پلیس انگلیس آژیرکشان از یک سوی به سوی دیگر می‌دوید و عاجز از هرگونه اقدامی جهت جلوگیری از این بمب‌گذاری‌ها بود. در واقع بی‌لیاقتی پلیس انگلیس در حفظ نظم در خاک انگلیس را به نمایش می‌گذاشت.

اما از سوی دیگر این کمپین نظامی نقاط منفی‌ای هم به همراه داشت. در حالی که بمب‌گذاری‌های IRA در مراکز مالی لندن به خسارت‌های زیاد و اختلال در امور روزمره مؤسسات مالی بین‌المللی منجر می‌گردید، بمب‌گذاری‌هایی از قبیل بمب‌گذاری در مرکز شهر "وارینگتون" که به کشته شدن یک کودک ۴ ساله منجر گردید. تنفر مردم عادی و کارگران انگلیس را برانگیخت. تعداد زیادی از همین مردم و کارگران از موافقین سرسخت خارج شدن قوای نظامی انگلیس از خاک ایرلند شمالی بودند.

در این میان، کشتارهای سکتاریستی بین IRA و دیگر گروه‌های مسلح در ایرلند شمالی ادامه داشت. این کشتارها خود نمایانگر واقعیتی دیگر بوده و هست. در اکتبر ۱۹۹۳ هنگامی که یکی از کارگران کاتولیک شاغل در صنایع هواپیماسازی "شورتس" به

دست افراد مسلح UFF به قتل رسید، حداقل هزار تن از کارگران پروتستان و کاتولیک در اعتراض به این مسئله به خیابانها آمده و دست به راهپیمایی زدند. به همین نسبت تعداد زیادی از کارگران در راهپیمایی‌ای که علیه بمب‌گذاری IRA در خیابان "شنکیل" که به کشته شدن تعدادی افراد پروتستان منجر گردید، شرکت کردند. در این راهپیمایی هزاران تن از کارگران پروتستان شاغل در صنایع "شورتس"، "هارلند و ولف" (صنایع کشتی‌سازی) شرکت کردند.

پس از اعلام آتش بس، "شین فین" در پیمان ۱۹۹۲ خود یکبار دیگر بطور رسمی بر شعار سیاسی "پیش بسوی صلح پایدار" تأکید کرده و اهداف چهارگانه‌ای را حول آن به صورت ذیل فرموله کرد:

۱- به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت برای مردم ایرلند توسط حکومت انگلیس.  
۲- دولت انگلیس به سیاست فعلی خود مبنی بر جدایی دو ایرلند خاتمه داده و حق حاکمیت را به ایرلند متحد که انتخاب آن مسئله مردم ایرلند خواهد بود، بسپارد.  
۳- آینده سلطنت خواهان در چهارچوب فوق نهفته است و دولت انگلیس مسئول تأثیرگذاری بر نحوی برخورد آنها به این مسئله است.

۴- دولت‌های انگلیس و ایرلند جنوبی باید از طریق مشاورت با یکدیگر در پی قراردادی باشند که اهداف سیاسی آن، خاتمه بخشیدن به جدایی دو ایرلند باشد.

تاکنون اهداف فوق تغییر چندانی نکرده، اما، نحوی برخورد به اجرای آنان بسیار تفاوت کرده است. هر گونه قید و شرط‌های اولیه که از طرف "شین فین" مطرح می‌شد، و هرگونه ضرب العجل‌های اولیه به فراموشی سپرده شده است. در مصاحبه‌ای در یکی از روزنامه‌های ایرلندی نماینده "شین فین" در پاسخ به این که، به نظر می‌رسد جمهوری خواهان حاضرند تخلیه قوای نظامی انگلیس در مدت زمانی بالغ بر ۶ تا ۷ سال را مورد ملاحظه قرار دهند، چنین پاسخ می‌دهد: "۸ سال، میتواند ۱۰ سال و یا ۱۵ سال طول بکشد. بگذارید تاریخ تعیین نکنیم. تا چه حد پراگماتیسم خواهیم بود، مسئله‌ای است که می‌شود روی آن بحث کرد. و چقدر می‌توانیم برای خارج شدن قوای نظامی انگلیس صبر کنیم، خود می‌تواند مورد بحث قرار گیرد".

بنابراین از دید "شین فین" همه چیز قابل بحث است. به عبارتی سر همه چیز می‌توانیم معامله کنیم. جنبه دیگری که در سیاست‌های آن به عینت تغییر کرده است، تأکید مکرر بر نقش محوری امپریالیزم انگلیس در رسیدن به اهداف فوق است. "جری آدمز" در کنفرانس فوق العاده "شین فین" پس از اعلام بیانیه از طرف دولت انگلیس، چنین می‌گوید: "هم در حال حاضر و هم در آینده برخورد دولت انگلیس به مذاکرات صلح از اهمیت زیادی برخوردار است... دولت انگلیس هم دارای اتوریته و هم قدرت واقعی

برای تغییر شرایط است."

سیاست تبلیغ مسلحانه جهت به زانو در آوردن دولت انگلیس و تخلیه قوای نظامی آن از خاک ایرلند شمالی اکنون با کنار گذاشتن عملیات تروستی چهره واقعی خود را نمایان می‌کند. به این معنی که، بدنبال تأییدیه گرفتن از امپریالیزم انگلیس و بورژوازی ایرلند شمالی و جنوبی، در واقع به همان صورتی که سیاست تبلیغ مسلحانه هیچ چیز به جز تعداد زیادی داوطلب مبارزه، کمک مالی، دستگیری و کشته شدن هزاران تن از مبارزین و باقی نگذاشتن هیچگونه فضای سیاسی برای دخالت آگاهانه توده‌های محروم در خاک دو ایرلند بیار نیارود، امروز هم در روند مذاکرات صلح بطور همه‌جانبه چشم به ترحم طبقات حاکم در انگلیس و ایرلند دارد. سفر اخیر "جری آدمز" به آمریکا هدف متقاعد کردن فشر مرفه ایرلندی‌های مقیم آمریکا و جمع‌آوری کمک مالی از آنان را دنبال می‌کرد. تاکنون در گردهم آیی‌های بسیاری رهبران "شین فین" به مراتب بر لزوم سازش طبقات مختلف در ایرلند مهر تأیید زده و از هیچ فرصتی برای متقاعد کردن سرمایه‌داران مبنی بر نگاهداشتن حرمت سرمایه و سرمایه‌داری در ایرلند دریغ نکرده‌اند. چشم‌انداز آنان از آنچه برای ایرلند می‌خواهند را "جری آدمز" در سخنرانی خود در مارس ۱۹۹۴ چنین جمع‌بندی می‌کند: "علی‌رغم موضع سرسختانه برخی از سیاستمداران انگلیسی، واقع‌گرایی و انعطاف غیر ممکن نیست. این خصوصیات در گذشته، آنزمان که به نفع انگلیسی‌ها بوده، به نمایش گذاشته شده است. برای مثال در جریان مذاکراتی که در نهایت منجر به استقرار صلح و دموکراسی در "زیمباوه" شد. " و یا در جایی دیگر او چنین می‌گوید: "اکنون زمان آن فرا رسیده که مردم پروتستان به صدای منطق رهبران خود گوش فرا دهند. آنها به یک "دکلرک" رئیس جمهور سابق آفریقای جنوبی و معاون "نلسون مندلا" در حال حاضر و ما، جهت رهبری آنان در قرن آینده در ایرلند، نیاز دارند." و بعد از زاویه دیگری چنین پیشنهاد می‌کند: "برقراری یک عهدنامه برای کل ایرلند که اقبشار گسترده اجتماعی بتوانند حول آن متحد گردند. این عهدنامه همچون "عهدنامه آزادی"ی ANC خواهد بود، عهدنامه‌ای که چشم‌انداز مبارزات آزادیخواهانه مردم آفریقای جنوبی، مبارزاتی که امروز می‌توان شاهد میوه‌های آن در آفریقای جنوبی آزاد بود، را ترسیم می‌کرد."

بنابراین، از تمام تفاوت‌های شرایط در "زیمباوه" در زمان جنگ داخلی و شرایط قبل از به قدرت رسیدن ANC که بگذریم، آنچه رهبران IRA امروز به توده‌های محروم و کارگران ایرلند قول می‌دهند، برقراری "صلح و آزادی"؟ نوع زیمباوه و آفریقای جنوبی است. "جری آدمز" رسالتی بجز یک "مندلا"ی دیگر شدن در ایرلند را برای خود متصور نیست. در واقع دستورالعمل اعلام نشده جمهوری خواهان در ایرلند را می‌توان به طور فشرده چنین جمع‌بندی کرد: ادامه سلطه انحصارات سرمایه‌داری بر امور

اقتصادی ایرلند، محروم کردن کارگران و توده‌های محروم از هر گونه دخالت در روند مذاکرات صلح و تصمیم‌گیری‌های حکومت آتی. هر دو جنبه یاد شده را امروز می‌توان در آفریقای جنوبی تحت حکومت ANC به رهبری "مندلا" و "مگابای" در زیمباوه مشاهده کرد.

### آلترناتیو طبقه کارگر پاسخ انقلابی به مسئله ایرلند

"ارتش جمهوری خواه ایرلند" که با هدف "آزادی و اتحاد" دو ایرلند پا به عرصه مبارزه گذاشت، در امتداد مبارزات ۲۵ سال گذشته خود به نقطه‌ای رجعت کرده که دیگر اسلحه را زمین گذاشته و خود را برای ادغام کامل در سیستم سیاسی بورژوازی انگلیس و ایرلند آماده کرده است. توانایی این جریان در اتخاذ چنین پراتیکی در شرایط کنونی البته که رابطه مستقیمی با آنچه که بویژه در طول ۲۵ سال گذشته اتفاق افتاده است دارد. نیروی اولیه این جریان که بر بستر مبارزات توده‌ای اواخر سال‌های ۶۰ در ایرلند قوام گرفت، به ابزاری در پر کردن خلاء آلترناتیوی انقلابی در ایرلند تبدیل گردید. به شکرانه همین خلاء IRA موفق گردید نیرویی را که در اثر این مبارزات به نحوی سیاسی شده بود را سازمان داده و از حمایت بی چون و چرای آن در طول ۲۵ سال گذشته برخوردار گردد. روی آوری این نیروی توده‌ای اما به هیچوجه بر مبنای پراتیکی آگاهانه و انقلابی نبود، بلکه، دیسپلین نظامی‌ای که به آن تحمیل گردید، در واقع در خدمت بوجود آوردن نوعی بدنه پاسیف در رابطه با سیاست‌های رهبری IRA قرار گرفت و به شکل رأی به حمایت از "شین فین" در غالب سیاسی آن تبدیل گردید.

ایرلند شمالی دارای ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت است. طبق آمار دولتی از ۳۳۶ هزار جمعیت کارکن در حدود ۱۰۰ هزار نفر بیکار هستند. به این رقم هر روزه تعداد زیادی اضافه می‌شود. اقتصاد ایرلند شمالی که در نتیجه سیاست‌های دولت انگلیس و اوضاع آشفته سیاسی در این منطقه در طول ۲۵ سال گذشته از هم پاشیده شده است، بدون سرمایه‌گذاری‌های کلان و ایجاد شغل‌های واقعی و دراز مدت برای کارگران این منطقه به هیچوجه سرو سامان به خود نخواهد گرفت. تمام وعده‌های دولت انگلیس مبنی بر سرمایه‌گذاری در این منطقه و تعدیل وضعیت آشفته اقتصادی، پس از برقراری صلح، ذره‌ای از مشکلات اقتصادی کارگران حل نخواهد کرد. به علاوه هر گونه تلاشی در این راستا، با توجه به وضعیت کنونی، به جز استعمار شدیدتر طبقه کارگر ایرلند، از طریق بکارگیری نیروی کار ارزان، معنی دیگری نخواهد داشت.

در حال حاضر کلیه جناح‌های درگیر در روند مذاکرات صلح (و از جمله IRA) چشم خود را بر مشکلات اقتصادی طبقه کارگر فرو بسته و همه چیز، تحت این عنوان که برقراری صلح به مشکلات اقتصادی مردم پایان می‌بخشد، به کنار رانده شده است. کنگره اتحادیه‌های کارگری ایرلند (ICTU) و بورکراسی حاکم بر آن به هیچوجه از منافع صنفی کارگران ایرلند دفاع نکرده و همگام با دیگر اتحادیه‌های کارگری در انگلیس همچنان در راستای سیاست‌های رفرمیستی و تحمیق توده‌های کارگر قدم بر می‌دارد. آخرین شاهکار این بورکراسی در رابطه با تعدیل بیکاری در ایرلند شمالی این بوده است که تقاضا کند درصد مالیاتی که به شرکت‌های خصوصی تعلق می‌گیرد، پائین آورده شود و به سطح شرکت‌های خصوصی در ایرلند جنوبی (۱۰ درصد) برسد. در نتیجه طبقه کارگر ایرلند چشم و امیدی به اتحادیه کارگری در جهت دفاع از منافع آن نمی‌تواند داشته باشد.

بی شک عدم حضور سیاسی و مستقل طبقه کارگر در جریان برقراری صلح در ایرلند، میدان را برای به اصطلاح سیاستمداران بورژوازی باز گذاشته و به استحکام موقعیت آنان در تحمیل شرایط صلح به آن، کمک رسانده است.

طبقه کارگر ایرلند شمالی هیچگونه پاسخی از درون سیاست‌های IRA در رابطه با مشکلات خود پیدا نخواهد کرد. بورژوازی انگلیس از IRA تنها برای کنترل خواسته‌های توده‌های کارگر و بویژه توده‌های فقیر محله‌های کاتولیک‌نشین (هواداران IRA عمداً از همین توده‌های فقیر تشکیل می‌شوند) استفاده می‌کند. به همان شیوه‌ای که اکنون در آفریقای جنوبی تحت دولت ANC شاهد آن هستیم.

تا زمانی که طبقه کارگر آلترناتیو مستقل و انقلابی خود را در برابر سرمایه‌داران قرار ندهد، میدان تاخت و تاز از آن نیروهای ارتجاعی خواهد بود. طبقه کارگر ایرلند راه دیگری بجز گرد آمدن حول خواسته‌های بلاواسطه و منافع استراتژیک خود در چارچوب یک حزب مستقل سیاسی ندارد. هیچگونه تضاد منافی بین توده‌های کارگر پروتستان و کاتولیک در ایرلند شمالی و توده‌های کارگر محله‌های فقیرنشین در ایرلند جنوبی وجود ندارد. اینان نیروی متحد یکدیگر در برابر اجحافات بورژوازی ایرلند و انگلیس بوده و هستند. وحشت بورژوازی انگلیس و ایرلند از شرایطی است که این طبقه متحد گردیده و به صورت نیرویی بالفعل در مقابل آن قرار گیرد. بنابراین جدایی انداختن و حکومت کردن که از سیاست‌های شناخته شده امپریالیزم انگلیس است اکنون در روند مذاکرات صلح به نحو دیگری خود را به نمایش می‌گذارد. ابزار نظامی و سیاسی IRA می‌تواند به خوبی در خدمت اعمال این سیاست قرار گیرد.

# بناست اول ماه مه

## زنده باد اول ماه مه!

بیست و چهارمین سالگرد تظاهرات قهرمانانه کارگران جهان چیست

در سالهای ۴۸ - ۱۳۴۷ وضع اقتصادی کارگران بسیار خراب و دستمزدها بسیار ناچیز بود. در تمام کارخانه‌ها مبارزات کارگری به اوج خود رسیده بود. در سال ۵۰ کارگران جهان چیست که بارها برای دریافت اضافه حقوق اعتراض کرده بودند تصمیم به اعتصاب گرفتند. این اعتصاب از هفتم اردیبهشت شروع شد و علیرغم خفقان و فشارهای ساواک و کارفرما تا نهم اردیبهشت ادامه یافت و در این روز کارگران هر سه شیفت کارخانه به اتفاق خانواده‌های خود تصمیم به راهپیمایی به سوی تهران گرفتند. این راهپیمایی در بعد از ظهر نهم اردیبهشت آغاز شد اما کارفرما با ژاندارمری تماس گرفت و در کرج کارگران یا ژاندارم‌های چماق بدست مواجه شدند. اما کارگران صف ژاندارم‌ها را شکستند و راه پیمایی را بطرف تهران ادامه دادند. در خلج آباد کرج مجدداً ژاندارم‌ها به سرکردگی سرهنگ منصوری راه را به کارگران بستند. اما این بار هم کارگران آنها را عقب رانده و راه خود را ادامه دادند. در طی این مسیر بارها با وعده و وعید و زور و تهدید خواستند کارگران را منصرف کنند، اما کارگران فریب نخوردند. در کاروانسرا سنگی ژاندارمری این منطقه به اتفاق سرهنگ منصوری و مزدوران، راه بر کارگران بستند. متأسفانه کارگران برای اینکه زودتر به تهران برسند از وسائط نقلیه عمومی استفاده کرده و حالت پراکندگی داشتند. ژاندارمری‌ها جلوی اتومبیل‌ها و کامیون‌ها را گرفته و کارگران را پائین کشیدند و کتک زدند. اما کارگران فرار نکردند و منتظر بقیه رفقای خود باقی ماندند. در این بین یکی از کارگران مبارز پاره آجری به سمت سرهنگ منصوری پرتاب کرد که کلاه او را بر زمین انداخت و این مزدور جانی ماهیت ضد خلقی خود را نشان داد و دستور تیراندازی به روی کارگران را صادر کرد. در نتیجه این تیراندازی ۶۰ تا ۷۰ تن از کارگر کشته و زخمی شدند. رژیم خونخوار پهلوی اجساد کارگران شهید را به خانواده آنها تحویل نداد.

و به این ترتیب یکی از شورانگیزترین حرکتهای خودجوش کارگری رقم خورد و در تاریخ و خاطرات ثبت شد.

زنده باد خاطره شهدای جهان چیست!

برقرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!

تهیه و تنظیم: بیژن سلطانزاده

## به مناسبت فرارسیدن اول ماه مه

اول ماه مه، روز اتحاد و همبستگی طبقاتی را به عموم کارگران و زحمتکشان سراسر جهان تبریک می‌گوییم. در این روز شما کارگران در هر گوشه دنیا با متوقف کردن چرخ‌های تولید ناقوس مرگ نظام سرمایه‌داری را به صدا در آورده و با تأکید بر میثاق خود مبنی بر سرنگونی این نظام در برابر آن یکصدا صف‌آرایی می‌کنید.

چنگ اندازی سرمایه‌داری به حریم حقوق بدست آمده شما در ابعاد وسیع و با شدت کم‌سابقه‌ای همواره ادامه دارد و لحظه‌ای فروکش نکرده است. بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌ای که اکنون گریبان نظام سرمایه‌داری جهانی را گرفته است از یک سو، هر روزه هزاران تن از تولیدکنندگان را به عرصه فقر و فلاکت کشانده و از سوی دیگر، اضمحلال و درماندگی‌ی این نظام پوسیده را در پاسخ‌گویی به حقوق حقه شما به بارزترین شکلی به نمایش می‌گذارد.

انعکاس این اضمحلال و درماندگی‌ی اما، چیزی به جز یورش وحشیانه هر چه بیشتر به سطح معیشت زندگی و حقوق کارگران و زحمتکشان نمی‌تواند باشد. پایمال کردن حق تشکل و اعتصاب، پائین نگاه داشتن دستمزدها، استفاده از آخرین متدهای بهره‌کشی بیشتر و اخراج‌های دسته‌جمعی به شکل بی‌سابقه‌ای در دستور کار سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است. سرمایه‌داران از طریق دامن زدن به رقابت میان کارگران به نفع میان آنان و سپس منفرد کردن آنها، حتی در چارچوب یک صنف، پرداخته و شکل‌گیری هر گونه تجمع رادیکال آنها را در نطفه خاموش می‌کنند. در این میان کارگران معترض در حوزه‌های تولیدی منزوی شده و هرگونه اعتراضی از طرف آنان با برجسب‌های رنگارنگ و نهایتاً اخراج روبرو می‌گردد.

اکنون حتی کارگران در کشورهایی که از طریق سالها مبارزه به پاره‌ای از حقوق صنفی خود دست یافته‌اند، مجبورند همواره برای حفظ این حقوق به طور روزمره مبارزه کنند. خواست حق تشکل و اعتصاب که همواره از زمره خواسته‌های کارگران کشورهای تحت سلطه بود، امروز در دستور کار مبارزاتی کارگران کشورهای غربی نیز قرار گرفته است.

در شرایط کنونی، سرمایه‌داری حتی توانایی پاسخ به نیازهای اقشار میانی، افشاری که سنتاً از آنان برای شکستن اعتصابات کارگری سوء استفاده می‌کرد را ندارد. تصادفی نیست که امروز هرگونه حرکت کارگری سریعاً بخش‌های وسیع دیگری از مزد بگیران را به حمایت خود جلب می‌کند.

شما کارگران ایران، با پوست و گوشت خود ۱۷ سال اجحافات و سرکوبگری‌های یک رژیم سرمایه‌داری در ایران را در تمام عرصه‌های زندگی لمس کرده‌اید؛ و بهتر از هر کسی به ماهیت سرتا پا ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی پی برده‌اید. شما خود شاهد آخرین یورش وحشیانه نیروهای سرکوبگر این رژیم به مردم "اسلام‌شهر" بودید. رژیمی که پاسخی گویی به مسئله آب



آشامیدنی شما را با گلوله پاسخ می‌دهد در مقابل هرگونه خواسته‌های دیگر شما هم پاسخ مشابه‌ای خواهد داد. این رژیم تحت پوشش اسلام و دفاع از حقوق "مستضعفین" و با در دست داشتن قانون کار ارتجاعی، به جز خوش خدمتی به انحصارات سرمایه‌داری جهانی رسالت دیگری ندارد و در این راه از قلع و قمع هرگونه حقوق صنفی، سیاسی و اجتماعی شما لحظه‌ای دست بر نخواهد داشت. با این وجود در طی ۱۷ سال حاکمیت ننگین خود، هرگز موفق به خاموش کردن صدای اعتراض شما نشده است. این یک واقعیت است و حتی دشمنان رنگارنگ شما هم از انکار آن عاجزند.

در شرایط کنونی مبارزات شما علیه بیکارسازی‌ها، بازخریدهای اجباری، قطع سوسیدها، عدم پرداخت به موقع دستمزدهای عقب افتاده، تورم لجام گسیخته و بالاخره مبارزه برای حق تشکل و اعتصاب، به طور ملموسی با مبارزات کارگران سراسر جهان مرتبط گردیده است. بنابراین لزوم پیوند مبارزات شما با مبارزات دیگر کارگران سراسر جهان، بیشتر از هر برهه دیگری در تاریخ مبارزه طبقاتی اهمیت یافته است.

لزوم پیوند مبارزه کارگران اندونزی برای حق تشکل و اعتصاب با اعتصاب کارگران صنایع انوموبیل‌سازی در آفریقای جنوبی برای کسب حقوق بیشتر؛ لزوم پیوند مبارزه معدنچیان انگلیس علیه بی‌کارسازی‌ها و تعطیل معادن با اعتصابات کارگران صنایع فلز در آلمان؛ لزوم پیوند مبارزه سوزن‌بان‌های راه آهن انگلیس با اعتصاب نفتگران نیجریه؛ و بالاخره لزوم پیوند همه این مبارزات با مبارزات شما کارگران در ایران علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بیشتر از هر زمان دیگری عینت یافته و رسالت تاریخی سرنگونی نظام سرمایه‌داری جهانی را به بارزترین شکلی در دستور کار تمام کارگران جهان قرار داده است.

و این همه در شرایطی است که جنبش کارگری جهانی و نیروهای منتسب به آن از وجود یک رهبری انقلابی در سطح بین‌المللی محروم مانده است. رهبری رفرمیزم حاکم بر مبارزات کارگران راه به سرانجام رسیدن تمام این مبارزات را سد کرده و از شکل‌گیری جنبش مستقل کارگران تحت رهبری مستقیم و در چهارچوب تشکلات مستقل خودشان، جلوگیری به عمل آورده است.

کارگران ایران،

رسالت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری ایران به عهده شما است. در هر کارخانه و یا واحد تولیدی که هستید هم‌زمان خود را شناسائی کنید و بر مبنای تقاط اشتراک خود، با آنان متحد شوید. بدون یکپارچه‌گی در صفوف مبارزاتی، تمام انرژی شما به هدر خواهد رفت. هیچ کس به اندازه سرمایه‌داری از پراکندگی فعالین جنبش کارگری بهره نخواهد برد.

گرامی باد روز اول ماه مه روز اتحاد و همبستگی کارگران سراسر جهان!

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۴، اول ماه مه ۱۹۹۵

## در دفاع از کارگران جنوب تهران!

در پی تظاهرات توده‌ای مردم "اسلام‌شهر"، در ۱۵ فروردین، علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و قتل عام وحشیانه ده‌ها و دستگیری صدها تن از اهالی این منطقه توسط نیروهای سرکوبگر رژیم، تظاهرات ایستاده‌ای از طرف تعدادی از نیروهای چپ در تاریخ پنجشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۷۴ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد.

در این تظاهرات که توسط انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، چریک‌های فدائی خلق ایران، دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) و کانون ایرانیان لندن، ترتیب داده شده بود، تعدادی از ایرانیان مقیم لندن و نیروهای سیاسی خارجی (گروه‌های تروتسکیستی ملیتانت و حزب کارگران انقلابی)، شرکت کردند. شرکت کنندگان در این تظاهرات که به مدت ۲ ساعت به طول انجامید، با شعارهای "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی"، "کشتار مردم اسلام شهر محکوم است"، "انزجار خود از سرکوب اهالی "اسلام‌شهر" توسط رژیم را ابراز داشته و با پخش اعلامیه‌ای که در این رابطه انتشار یافته بود، به افشاء ماهیت ضد انقلابی رژیم پرداختند. در بخشی از این اعلامیه خطاب به نیروهای مبارز و آزادیخواه و سازمان‌های مترقی و بشر دوست چنین آمده بود:

"سرکوب و قتل عام مردم محروم "اسلام‌شهر" توسط جمهوری اسلامی، برگ سیاه دیگر از کارنامه رژیمی است که به جای بر آوردن خواستهای ابتدائی و بر حق کارگران و زحمتکشان آنها را به خاک و خون میکشد و اعتراضشان برای آب آشامیدنی را با گلوله پاسخ میدهد.

متحد و یکپارچه، با تمام قوا جنایت اخیر جمهوری اسلامی در کشتار توده‌های محروم "اسلام‌شهر" را محکوم کرده و چهره این رژیم را در افکار عمومی هر چه وسیعتر افشاء نماییم. ما همچنین خواستار آزادی بی قید و شرط صدها تن از زحمتکشانی هستیم که در جریان این اعتراض و روزهای پس از آن دستگیر شده و هم اکنون در معرض اعدام و شکنجه هستند."

در پایان این تظاهرات مصاحبه‌ای از طرف رادیو بی بی سی (بخش فارسی) با یکی از برگزارکنندگان آن انجام گرفت که همان شب از این رادیو در ایران پخش شد.

# نامه‌های پیرز

... در مورد چهارشنبه سوری بگویم: رژیم که از هر گردهمایی مردم با هر عنوانی هراس دارد شروع به حمله به مردم در نقاط مختلف تهران نمود. این چهارشنبه سوری بر خلاف سالهای دیگر شکل خاصی به خود گرفته بود. گویی کل ملت برای نشان دادن انزجار خود از رژیم از خانه‌ها بیرون آمده بودند. از تمام اقشار مردم می‌توانستی توی خیابان آدم ببینی و این برای من خیلی جالب بود. در خیابان مأموران به کتک زدن جوانان و کودکان مشغول بودند. آنها از کتک زدن کودکان ده ساله هم کوتاهی نمی‌کردند و با قنداق تفنگ و باتوم چوبی تمام صورت‌ها را خون‌آلود کرده بودند. مأموران که در محله به نام اس. اس. از آنها یاد می‌شود به یک آپارتمان هجوم آورده و پلاک آن را کردند چون عده‌ای از جوانان از بالای این آپارتمان به طرف ماشین آنها نارنجک (ترقه) انداخته و بعد از دادن فحش به اس. اس.‌ها که واقعاً لایق آنها بود از خانه مجاور فرار کردند. اس. اس.‌ها گفتند که فردا تمام ساکنین آپارتمان را به دادگاه خواهند برد...

... دوست عزیز روز سه شنبه ۱۵ فروردین درست یک روز بعد از سیزده بدر زد و خورد شدیدی در منطقه اسلام آباد (در جاده ساوه) بین مردم و نیروهای انتظامی در گرفت که طبق گفته شاهدان در این درگیری حدود بیست الی سی نفر بر اثر گلوله پلیس‌ها کشته و نزدیک به یک هزار نفر نیز بازداشت شدند که اکثراً کتک خورده و با سر و دست شکسته به زندان افتادند. البته از ورود کلیه خبرنگاران و عکاسان جلوگیری شد و تمامی عکس‌ها را توقیف و فیلم‌های آنها را ضبط کرده و یک کتک مفصل با سالاد و نوشابه اضافه به خبرنگاران روزنامه‌های دولتی خود دادند. یک موضوع که شاید برایت جالب باشد که بدانی اینست که در روز سه شنبه پانزدهم فروردین در هنگام شلوغ شدن جنوب شهر و کشته و زخمی شدن عده‌ای، در سرتاسر شهر تمام نیروهای انتظامی به سر چهارراه‌ها ریخته بطوری که در سر هر چهارراه کوچکی حداقل دو نفر با مسلسل سبک نظیر: کلاشینکوف‌های تاشو و یوزی ایستاده بودند و بعضی از ماشین‌ها را چک می‌کردند. یک لحظه فکر کردیم کودتا یا انقلاب شده است. صحنه درست مثل فیلم شب روی شیلی و کودتا بود... (علی-تهران)

... مشغول خواندن روزنامه "کار و کارگر" شماره ۱۳۷۳ مورخه ۲۴ اسفند ۱۳۷۳ بودم که یک نامه اعتراضی از کارگران کارخانه "کیسه خوزستان" توجه مرا جلب کرد برای همین سعی میکنم عین نامه را برای شما نقل کنم.  
عنوان آن نامه بود "کارگران شرکت تولیدی کیسه خوزستان را در یابید":

باسلام، جناب آقای کمالی وزیر محترم کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی ایران بر کسی پوشیده نیست که حضرتعالی با تمام توان و وجود خویش در خصوص رفع مشکلات جامعه کارگری کشور چه در داخل کشور چه در خارج کشور تلاش می‌ورزید ولی افسوس که در استان ما (خوزستان) دادرسی در خصوص احقاق حق وجود ندارد چرا که ما کارگران شرکت تولیدی کیسه خوزستان به راحتی حقوقمان از طریق کارفرما پایمال می‌شود که چند نمونه از اجحافهای فوق را در ذیل خدمتتان عرض می‌نمایم.

۱- ما کارگران سه شیفت کار می‌کنیم که حق شیفتی به درستی پرداخت نمی‌شود. ۲- لباس کار طبق قانون تحویل داده نمی‌شود. ۳- قبلاً یک نوبت غذای گرم آنهم با کیفیت بسیار بد می‌دادند. ۴- تولید این شرکت طوری نیست که مواد اولیه آن فاسد شود که از زنان شیفت شب استفاده کند. ۵- آئین نامه کارهای سخت و زیان آور شامل حال ما نمی‌شود، متأسفانه مامورین اداره کار وقتی به کارگاه می‌آیند مستقیم پیش مدیر می‌روند و بس اصلاً کارگران آنان را نمی‌بینند و متأسفانه گزارشهای نادرست خدمت مدیر کل زحمتکش کار و امور اجتماعی استان می‌رسانند در خاتمه شما را به خدا و وجدانکاری قسم می‌دهم جهت رفع مشکل ما کارگران مأموری را از خود وزارت به شرکت کیسه خوزستان بفرستید که کارگران مشکلات را با آن در میان بگذارند و امیدوارم مأموری که می‌فرستید با حضور کارفرما در میان کارگران حضور پیدا نکند چرا که اگر کارفرما باشد کارگر نمی‌تواند اعتراضات خود را بیان کنند در غیر اینصورت اخراج می‌شوند.

بعد از خواندن این نامه به یاد شعری از فرخی یزدی افتادم که می‌گفت:

می‌کند در مملکت غارتگری مأمور جزء

جزء نیز در عمل تقلید از کل می‌کند

بله، کارگران ایران خودشان می‌دانند که علت اصلی مشکلات آنان تنها کارفرما نیست بلکه کارفرما کسی نیست به جز مزدوری جیره‌خوار. این سیستم سرمایه‌داری ناقص الخلقه آخوندی است که مانند بوم شومی بر تمامی محیط‌های کار سایه افکنده و هر روز فشارهای خودش را بر کارگران و زحمتکشان بیشتر می‌کند. اما چه کسانی قادر هستند این بوم شوم را به هلاکت برسانند؟ تنها کسانی که قادر هستند این بوم شوم را به هلاکت برسانند کارگران هستند. تنها تیرسرخ رها شده از کمان کارگران و زحمتکشان است که می‌تواند تمام این ظلم و سیاه‌هارا نابود کرده و فلق سرخ را برای زحمتکشان ایران به ارمغان بیاورد.... (خسرو-تهران)

تهیه و تنظیم: بیژن سلطانزاده

## بدون شرح!\*

از یکسو فرقه‌ها و محافظی قرار دارند که مارکسیسم را مذهب خویش می‌دانند و در هراس از شیخ نوآوری به روان‌پریشی سیاسی دچار شده‌اند. همچون کودکی در تاریکی بلند بلند حرف می‌زنند و چویدستی‌شان را در هوا بهر سو می‌چرخانند تا شیخ نوآوری را از خود برانند. هر فکر تازه‌ای برای آنها بدعت است و مستوجب تکفیر و هر نام تازه زندیقی است مستوجب عذاب. مهم نیست متولیان کدام ضریح‌اند. ضریح مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی، استالین، مانو و دیگران. مهم اینست که شبیهی هر خدش‌های به ساحت پیامبران و امامانشان آنها را برآشفته می‌کنند و به چاره جویی واسی دارد؛ و چاره‌هایشان همواره همان است که همیشه در همه‌ی ادیان بوده است: تکرار و تکرار صد باره و هزار باره‌ی «اصول»، هر چه ساده تر و در لقمه‌های هر چه جویده تر، از یکسو و برحذر داشتن پیروان از جادوی هر نام و هر فکر تازه، از سوی دیگر. آنگاه که اذهان آرام پیروان با نام افراد و کرایشهای تازه آشفته می‌شود، زمانی که ناسهایی چون لوکاج، کرش، هورکهایمر، آدورنو، هابرماس یا گرامشی، دلاولپه، کولتی یا سارتر، فرکو، آلتوسر، سرلویونتی یا هوسرل، هایدگر، دریدا، لیوتار و یا کرایشهایی چون کمونیسم شورایی، مکتب فرانکفورت، مکتب بوداپست، حلقه‌ی پراکسیس، ساختارگرایی، مدرنیسم، پسا ساختارگرایی یا پسامدرنیسم و از این قبیل تخم شک در دل پیروان می‌کارد و میل جستجو و کنجکاوی را در آنها برمی‌انگیزد، آنگاه چاره این است که نخست نامی برای این «بیماریها» بیابند، خواه «ایده‌آلیسم»، «رویزونیسم»، «فرمیسم»، «مخفلیسم»، «پاسیفیسم»، «آنارکوسندیکالیسم» و خواه -اخیراً- «مکتب فرانکفورتی» و سپس برای درماتش نسخه‌ای بیچند. نسخه‌ای حداکثر به طول و عرض یک صفحه‌ی نشریه یا باندازه‌ی کادری کوچک در حاشیه‌ی یک صفحه، که پیروان بتوانند بخوانند و از بر کنند و نهایتاً تا کنند و همچون دعا یا اسم اعظم در قوطی کوچکی بر بازو ببندند تا از شر همه‌ی شیاطین و ارواح خبیثه در امان بمانند.

\* بخشی از یادداشت «ویراستار» نشریه «تقد»، شماره ۱۵، مارس ۱۹۹۵. از آنجا که ما خود را مخاطب این نوشته می‌دانیم و از آنجا که ممکن است نشریه «تقد» بدست همه خوانندگان ما نرسد، بریده این بخش از «یادداشت» را بدون شرح و تفصیل و فقط برای عبرت، عیناً چاپ می‌کنیم. «هیئت مسئولین».

## اخلاق آنها و اخلاق ما<sup>(۱)</sup> «روشنفکران» خرده بورژوا یا «رادیکال و انقلابی»؟

در شماره پانزده نشریه «نقد»، «ویراستار» آن نشریه، آقای والامنش، «یادداشت»ی تحت عنوان «در آستانه ششمین سال» نگاشته است.<sup>(۲)</sup> این یادداشت ظاهراً پاسخی است به مقاله «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی، مندرج در «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲.<sup>(۳)</sup> نگاهی کوتاه به این مقاله، بمنظور آشنایی هر چه بیشتر کارگران پیشرو با طرز تفکر برخی از «نوآوران»،<sup>(۴)</sup> ضروری است. «ویراستار والامنش»، که از مقاله «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی «بوضوح به خشم آمده است، در نوشته خود کوشش کرده که نشان دهد نشریه «نقد»، نه تنها با «نوآوران» بلکه با «متحجران» نیز مرزبندی مشخص دارد. از دیدگاه او، «نوآوران» کسانی هستند که «سابقاً مارکسیست و لنینیست» بوده، و اکنون پس از «فروپاشی جوامع نوع شوروی»، «جامه‌ی نوآوری به تن کرده‌اند»<sup>(۵)</sup>. از سوی دیگر، «متحجران»، کسانی که «متوالیان» «ضریح مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی، استالین، مائو و دیگران» اند، و «هرگونه انحراف و تخطی از «اصول» (خود) را، مستوجب تحقیر و تفکیر می‌دانند».<sup>(۶)</sup>

۱- عنوان این مقاله از تیتراژ مقاله لئون تروتسکی، ۱۹۳۸، گرفته شده است، زیرا که آن مقاله نیز پاسخی بود به «ویراستاران» خرده بورژوازی آن دوره، علیه سوسیالیست‌های انقلابی. برخی از مثال‌های آن نوشته نیز در همین مقاله بکار رفته است.

۲- رجوع شود به بخشی از آن مقاله در همین شماره.

۳- البته مقاله به صورت اسرارآمیز و مبهم، بدون ذکر مخاطبان مورد مشاخره، نوشته شده است.

۴- از لحن توهین‌آمیز نویسنده نسبت به مخالفان خود و استفاده از کلماتی مانند «متحجران»، «کوتاه‌فکران»، «بندبازان سیاسی»، «نان به نرخ روز خوران»، «کوردلی»، «خشک‌اندیشی»، و غیره که همه ناشی از خشم و عصبانیت اوست، می‌گذریم.

۵- منظور طرفداران حزب توده و اکثریتی‌هاست. بحث در باره اینها از حوصله این مقاله خارج است.

۶- منظور سایر سازمان‌های سنتی است. اما بویژه طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی» است که با نقد به نشریه «نقد» ویراستار آن را رنجیده خاطر و عصبانی کرده است!

اما، در مقابل این دو انحراف، نشریه «ویراستار و الامنش»، به زعم خود ایشان: «نه تنها مقید است به استدلال منطقی، به تحلیل عینی و به تفکر اصولی، بلکه در عین حال منوط است به پرسش از منطق، از عینیت و از اصول... در عین حال خود همواره سنگری است در جبهه‌ی مبارزه علیه سلطه و استثمار... گرایشی (است) رادیکال و انقلابی... در پهنه‌ی سیاست گرایشی است علیه هر شکلی از سلطه و استثمار... شالوده‌ریز آن مارکس است؛ ... نه خردگرایی انتقادی پوپری و نه تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت. نقد نه تن می‌دهد به ولنگاری «نوآوران» و نه تسلیم می‌شود به احکام فقیهان مارکسیست، خواه بر ایشان نام لنین باشد، خواه پیامبرشان تروتسکی باشد و اوراد و آیتان را از کلام او بگیرند...»

پس از تقدیر از ارزیابی بسیار متواضعانه «ویراستار و الامنش» از خود، ما به نکات مطروحه می‌پردازیم:

اول، فرض را بر این می‌گذاریم که کلیه ارزیابی‌های «ویراستار و الامنش» از خود و سایرین کاملاً صحیح باشند. ما به عنوان یکی از «متحجران» که پیروی «پیامبر» خود هستیم از ایشان سؤال می‌کنیم که ایشان (و یا نشریه «نقد») در کدام سنگر «در جبهه‌ی مبارزه علیه سلطه و استثمار» شرکت داشته‌اند؟ شاید برخی از «متحجران» مایل به پیوستن به آن سنگر باشند! همچنین بر چه اساسی گرایش خودشان را «گرایشی رادیکال و انقلابی» می‌دانند. کدام اقدام «رادیکال و انقلابی» را ایشان سازمان داده‌اند؟

چنانچه منظور فعالیت عملی و اقدامات و سازماندهی نیست و صرفاً انتشار یک نشریه «تئوریک» مدنظر است، سؤال اینست که چگونه یک نشریه (حتی با مواضع رادیکال و انقلابی) می‌تواند جدا از نیازهای عینی مبارزات طبقاتی، خود را «رادیکال و انقلابی» ارزیابی کند. مگر می‌توان «رادیکال و انقلابی» بود، اما هیچ ارتباطی با مبارزات زنده و حرکات‌های سیاسی نداشت.<sup>(۷)</sup> «استدلال منطقی» و «ستیزه جویی» علیه «سنگرهای پوشالی»، چنانچه قرار نباشد در ارتباط نزدیک با امر سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان قرار بگیرد، به چه دردی می‌خورند؟ برای انجام این قبیل کارها چه نیازی به گرایشی «رادیکال و انقلابی» هست؟ این کارها را عده‌ای «محقق» و «مترجم» غیر «انقلابی» و غیر «رادیکال» می‌توانند براحتی انجام دهند.

۷- نشریه «نقد» بارها به سمینارها و «اتحاد عمل»ها، برای دفاع از پناهندگان سیاسی و مبارزات مردم ایران، دعوت شده است. اما هر بار به بهانه‌های مختلف از شرکت در فعالیت‌های عملی طفره رفته است. چنانچه «ویراستار و الامنش» حتی حاضر به شرکت در یک سلسله فعالیت‌های عملی که از وظایف هر فرد سیاسی در خارج است، نباشد، چگونه می‌توان ادعای او را مبنی بر رادیکالیسم پذیرفت؟

درست برعکس، نقش عده‌ای "رادیکال و انقلابی" اینست که تئوری‌های خود را بر مبنای نیازهای پیشرفته‌ترین نیروهای رزمنده و انقلابی بنا نهند و برای پیش برد امر مبارزاتی، آن تئوری‌ها را تکامل دهند. و در عین حال آن نظریات را در صحنه عملی مورد آزمایش قرار داده و صحت و سقم آن را بسنجند. این "تئوری"ها قبل از اینکه با صفت‌های "رادیکال" و "انقلابی" تزئین بشوند بایستی راهگشای نیازهای عینی جامعه باشند، وگرنه در سطح نظریات آکادمیک و انتزاعی باقی خواهند ماند.

دوم، «ویراستار و الامنش»، طبق روال همیشگی افراد مغرض و متخاصم به نیروهای مشکل انقلابی، آنها را با خائنین به جنبش کارگری در درون یک کیسه جای داده و دست به تشابه‌سازی می‌زند. او تفاوت‌های کیفی بین بنیان‌گذاران جنبش کمونیستی (مارکس و انگلس، لنین و تروتسکی) و رهبران و گرایش‌های منحط جنبش کمونیستی (استالین و مائو) را، یکی می‌شمرد. همانند یک بازاری که نه از منشاء و نه از مفهوم مبارزه‌ای که بین پرولتاریا و بورژوازی در جریان است سر در نمی‌آورد، زمانی که خود را بین آتش دو طرف پیدا می‌کند، نسبت به هر دو اردوگاه تنفر یکسان نشان می‌دهد. تنفر یکسان «ویراستار و الامنش» از لنین و تروتسکی از یکسو، و از استالین و مائو از سوی دیگر، نمایانگر اینست که فردی که خود را ماوراء «متحجرین» و «نوآوران» قرار می‌دهد و "پروایی از شکستن سدهای پوشالی و از فروریزاندن دیواره‌های تحجر فکری ندارد و در یافتن راه حلها و پاسخها گستاخ است!" و ما را متهم به "پیامبر پرستی می‌کند، خود کوچکترین آشنایی از جنبش‌های بزرگ تاریخ، و پایه‌های مادی جریان‌های مختلف سیاسی، ندارد (با عمد! چنین وانمود می‌کند).

برخورد ساده‌گرایانه او همانند نظر «پاپ‌رم» است که دارونیست‌ها، مارکسیست‌ها، آنارشیست‌ها را از یک قماش می‌داند، زیرا که همه آنها باردار شدن مریم باکره را انکار می‌کنند! همچنین از دیدگاه هیتلر، مارکسیزم و لیبرالیزم یکی هستند، زیرا که هر دوی آنها «خون و افتخار» را در نظر نمی‌گیرند! بهمین ترتیب از نظر دمکرات‌ها، فاشیزم و بلشویزم غیر قابل تمایزند زیرا که هیچکدام در مقابل آراء عمومی سر تعظیم فرو نمی‌آورند. این قبیل تقسیم بندی‌ها، یا از ساده‌انگاری و یا از موضع طبقاتی متخاصم به طبقه کارگر، ناشی می‌شود. تنها وجه اشتراک ظاهری بین «تروتسکیزم» و «استالینیزم» در این بود که هر دوی آنها مشکل عمل کردند (یکی در جهت گسترش انقلاب و دیگری در راستای شکست آن).

سوم، «ویراستار و الامنش» چنین وانمود می‌کند که خود "مقید است به استدلال منطقی، به تحلیل عینی و به تفکر اصولی" و ما را "متحجر" می‌خواند و متهم به دنبال‌روی از "پیامبران"



می‌کند- کسانی که "اصول" خود را همانند "آیات" تکرار می‌کنیم و "هیچ اندیشه تازه‌ای را طلب نمی‌کنند". کلیه این ارزیابی‌ها و اتهامات بی‌اساس و دور از واقعیت‌اند. ما بارها در نوشته‌های خود در این مورد تأکید کرده و استدلال‌های خود را به روشنی ارائه داده‌ایم که نه تنها پیامبرانی نداریم که اصولاً بابت سازی و کیش شخصیت بطور اصولی مخالفیم.<sup>(۸)</sup> در مورد نظریات «نو» نیز در گذشته چنین نوشتیم:

"...باید متذکر شد که اعتقادات «نو» و یا «کهن» را نمی‌توان صرفاً بر اساس تغییر و تحولات در عرصه وضعیت جهانی قبول و یا مردود اعلام کرد. زیرا که، نظریات گذشته همواره راهگشای مسائل آتی هستند و بایستی از آنان استفاده کرد- حتی اگر قرار باشد که تئوری‌های «نو» ارائه داده شوند. نقش سوسیالیست‌های انقلابی فراگیری دقیق تئوری‌های گذشته و انطباق آنها با وضعیت فعلی است. تئوری «نو» بطور اخص کلمه وجود خارجی ندارد، مگر در ذهن کسانی که خواهان تداوم مبارزات طبقاتی نباشند و صرفاً متمایل به کارهای آکادمیک انتزاعی باشند. هر نظری بر اساس نظریات سابق و در تکامل آنها بایستی در عمل صحت و سقم را اثبات کند و سپس جذب و یا دفع گردد... تئوری‌ای که در عمل خلاف آن اثبات شود بایستی کنار گذاشته شود و نظر «نو» در تکامل آن تدوین شود..."

"اضافه بر این، قبل از رد نظریات «کهن» بایستی پاسخ داد که کدام یک از تئوری‌های انقلابی قرن اخیر کاملاً تحقق یافته‌اند، که اکنون زمان عقاید «نو» فرا رسیده است؟ آیا رسالت حزب پیشتاز انقلابی به اتمام رسیده است؟ آیا تحلیل‌های مارکس و انگلس در مورد ماهیت طبقاتی نظام سرمایه‌داری و بحران تناوبی آن، در عمل خلافتش به اثبات رسیده است؟ آیا اعتقادات مارکس، لنین و تروتسکی در باره ضرورت ساختن بین‌الملل انقلابی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی «کهن» شده‌اند؟ آیا تدوین برنامه انقلابی در مقابل برنامه‌های رفرمیستی و بورژوازی عمرشان به سر آمده است؟ آیا استثمار طبقه کارگر و ستم بر زحمت‌کشان سراسر جهان کاهش یافته‌اند؟ آیا نقش کلیدی طبقه کارگر در انقلاب آتی تقلیل یافته است؟ چنانچه پاسخ به نکات فوق منفی است، چرا دیگر صحبت از اندیشه‌های «نو» به میان می‌آید؟"

"از همه اینها گذشته، این اندیشه‌های «نو» که از آنان نباید "ترس"ی داشت کدامند؟ در دهه گذشته، مدافعان نظریات «نو» چه چیز قابل ملاحظه‌ای ارائه داده‌اند؟ کلیه «نویسندگان» یا خود دچار سردرگمی شده و در حال هذیان‌گویی‌اند و یا نظریات راست کائوتسکی، «مکتب فرانکفورت» و منشویکی را از زیر خاک بیرون کشیده و به عنوان نظریات «نو»، «نویین»، «تازه» به خورد طیف چپ داده و می‌دهند."

"اما، آیا سخن فوق به این مفهوم است که بایستی چشم خود را بر همه نظریات جدید بست و در لاک خود فرو رفت و صرفاً نظریات سابق را تکرار کرد؟ بهیچوجه! سوسیالیست‌های انقلابی بایستی

۸- رجوع شود به مقالات مندرج در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۴۷ اکتبر ۱۹۹۱.

همواره به مطالعه و تحقیق، تجسس و بحث در راستای تکامل نظریات سابق و انطباق آنان با وضعیت کنونی پیگیرانه اقدام کنند. اما تا آنجا که نظری برای عرضه کردن وجود نداشته باشد و یا هنوز تکامل داده نشده باشد، بهتر است به جای کلی‌گویی‌های رایج به آنچه نقداً رسیده شده است، توجه اخص کرده... و بر اساس آنها به عمل مبارزاتی ادامه داد. تا زمانی که تئوری‌های جامع‌تر در ارتباط با اعتلای مبارزات کارگری تکامل یابند. گذشته از اینها تئوری‌های «نوبن» صرفاً از طریق دخالت مستمر و پیگیر در جنبش کارگری، و محک زدن نظریات گذشته در مقابل واقعیت‌های عینی است که تکامل می‌یابند و نه صرفاً از طریق بحث‌های انتزاعی...<sup>(۹)</sup> یا در مقاله دیگری چنین آمده است:

«... در این تردیدی نیست که جریان‌های چپ می‌بایستی پیگیرانه در صدد تجسس و تحقیق و تکامل نظریات جدید باشند. اما کنار گذاشتن عمل متشکل سیاسی و عدم دخالت در جنبش کارگری و ضدیت با نظریات انقلابی و تمایل به نظریات انحرافی جنبش کمونیستی، روش صحیح پیش‌برد و تکامل نظریات انقلابی نیست...»<sup>(۱۰)</sup>

ما از «ویراستار و الامنش» سؤال می‌کنیم، که اگر قصد پلیمک‌های بی‌حاصل را ندارد، کجای این مواضع بی‌توجه‌ای به نظریات دیگران و «آیات» قرآنی ساختن از عقاید «پیامبران» خود است. ما نه مارکس، نه لنین و نه تروتسکی را پیغمبر خود نمی‌دانیم و نه نوشته‌های آنها را «آیات ابدی» تلقی نمی‌کنیم. ما همچنین برای بسیاری دیگر از تئوریسین‌های مارکسیست (آلتوسر، لوکاج، کولتی، کرش و غیره) احترام قایل هستیم و نظریات آنها را با دقت دنبال می‌کنیم (از این جهت مقالاتی مندرج در «نقد» را مثبت ارزیابی کرده و زحمات نویسندگان قابل تقدیرند). اما، بحث بر سر این مطالب نیست. بحث بر سر این نیست که ما صرفاً اعتقاد به «پیامبران» خود داریم و لاغیر، و «ویراستار و الامنش» به همه مسائل نظر می‌انکند و بهترین را عرضه می‌دهد. بحث بر سر این نیست که ما «دگماتیک» و «خشک» مغزیم و او انعطاف‌پذیر. بحث بر سر اینست که کدام یک از نظریات موجود در عمل مبارزاتی راهگشای مبارزه بین «کار» و «سرمایه» بوده، هست و می‌تواند باشد (حتی با اشتباهات و کجروی‌ها).

در واقع، تفاوت ما با «ویراستار» در این امر نهفته است که ما به دنبال تحقق نظریات تئوریسین‌هایی هستیم (هر کس که باشند) که در عمل مبارزاتی خواهان تغییر و وضعیت موجود هستند، و نظریات آنها راهگشای تخصیصات طبقاتی است. ما صرفاً «عمل‌گرا» نیستیم. ما تحول و تکامل در «تئوری» را مردود نمی‌دانیم. ما تا آنجایی «لنینیست» و «تروتسکیست» هستیم که

۹- «در دفاع از برنامه سوسیالیست‌های انقلابی»، م. رازی، ۸ اوت ۱۹۹۴، «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۲۳.

۱۰- «تئوری یا اصلاح‌گرایی؟»، م. رازی، «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵.

این نظریات خود را بطور متشکل برای مبارزه با نظام سرمایه‌داری سازمان داده و توفیق نیز یافته‌اند. در صورتی که تنفر «ویراستار و الامنش» از ثنورسین‌های انقلابی قرن اخیر (به ویژه لنین و تروتسکی) در این است که خود او اعتقاد به مبارزه انقلابی ندارد، و به مطالعات و نظریه‌پردازی در اطاق‌های در بسته اکتفا می‌کند. البته خود او در «نقد» به این امر اعتراف کرده است: «... نقد نیاز نداشته است که خود را قربانی حضور در صحنه کند، چرا که بنا به ماهیت خویش نخواسته است پرچمی دروغین باشد و توهم واقعیت و مبنایی را الفاء کند که وجود نداشته است، چرا که چنین حضوری را ارزشانی پیامبرانی بی‌امت می‌داند که رنج‌تنباهی و خود بزرگ‌بینی را با نظاظر به هستی چاره می‌کنند...»<sup>(۱۱)</sup> پس حداقل روشن شد اختلاف بر سر چیست! از دیگاه او عمل متشکل سیاسی و حضور در صحنه، کار «پیامبرانی بی‌امت» و دروغین است، اما کار «ثوریک» خالص در اطاق‌های در بسته، «رادیکال و انقلابی»!

به اعتقاد «ویراستار»، نظریات مختلف «تخم شک در دل پیروان می‌کارد و میل جستجو و کنجکاوی در آنها بر می‌انگیزد، آنگاه... نامی برای این «بیماریها»... مانند «رفرمیسم» و «رویزینسم» و غیره می‌یابند و آن ایده را نفی می‌کنند. چنین ارزیابی‌ای از برخورد ما به سایر نظریات درست نیست. ما خواهان جذب همه عقاید هستیم به شرطی که عملی در رابطه با آن بتواند انجام گیرد و یا مرتبط به مسائل مشخص جنبش کارگری باشد و نه در سالن‌های در بسته باقی بماند. اضافه بر این، ما از ایشان سؤال می‌کنیم که کدام جنبش‌های توده‌ای را گرایش‌هایی چون «مکتب فرانکفورت»، «حلقه پراکسیس»، «ساختار‌گرایی»، «مدرنیسم»، «پسا ساختار‌گرایی» و «پسا مدرنیسم» سازمان داده و چه پیروزی‌هایی برای کارگران و زحمتکشان بدست آورده‌اند؟ و یا آیا چنین قصدی را اصولاً دارند؟<sup>(۱۲)</sup> به اعتقاد ما وجه تمایز یک «آکادمیسین» و «روشنفکر» در درون یک گرایش «رادیکال و انقلابی» در این جهت‌گیری خاص (یعنی تکامل تئوری برای امر عمل مبارزاتی و تلفیق این دو با یکدیگر است) نهفته است. نمی‌توان هم گرایش «رادیکال و انقلابی» بود و هم از گرایش‌های جهانی «رادیکال و انقلابی» تنفر داشت. نمی‌توان هم بحث‌های بی‌ربط و انتزاعی و «وجدان راحت‌کن» ارائه داد و هم ادعای دخالت‌گری «در زمینه‌ی تئوری رادیکال جامعه» را کرد. این تناقض‌ها را «ویراستار» باید حل کند. یک بام و دو هوا نمی‌شود!

۱۱- یادداشت ویراستار، نقد شماره ۷، مه ۱۹۹۲، صص ۳-۴.

۱۲- آیا اخیراً در بجهوه اعتراضات توده‌ای «اکبر آباد»، جنوب تهران، نقش یک «روشنفکر» مارکسیست (رادیکال و انقلابی) نگاشتن مقالاتی در مورد وضعیت جنبش کارگری ایران نیست؟ آیا واقعاً بحثی مانند «واژه‌های آلمانی در کتاب مدرنیته» ربط مستقیمی به مسائل در وضعیت کنونی ایران دارد؟ یا آن یک بحث آکادمیک بدون زمان است که توسط هر «روشنفکری» (حتی بورژوا) می‌تواند صورت گیرد.

چهارم، «ویراستار و الامنش» اعلام می‌کند که «نقد»، نه «نوآور» است و نه طرفدار «مکتب فرانکفورت» بلکه «نقد رویکردی است به جامعه و تاریخ که شالوده‌ریز آن مارکس است». اما اظهارات اخیر ایشان با مواضع سابق کمی متفاوت است. «ویراستار» چندین باره «نقد» چنین نوشت: «...از همان آغاز قرار بود از تکرارها پرهیز کنیم، از بازگویی گفته‌ها، هرچند که به قالب مقالاتی ویراسته و پیراسته در آمده باشند، پرهیزیم و در مقابل، هر جرقه و ایده‌ی تازه را جدی بگیریم... در نتیجه مسائل تازه‌ای پیش روی خود می‌دیدیم و ناگزیر می‌بایست در جستجوی پاسخهای تازه می‌بودیم...»<sup>(۱۳)</sup> در نتیجه، بر خلاف نظر فعلی خود، «ویراستار» خواهان «نوآوری» بوده است و از همان آغاز از «تکرارها پرهیز» کرده و در جستجوی «ایده‌ی تازه» بوده است. البته این بخودی خود ایرادی نمی‌تواند داشته باشد. اما، چنین نشریه‌ای دیگر نمی‌تواند نام خود را صرفاً «نشریه‌ی تئوریک و روشنفکران چپ ایرانی»<sup>(۱۴)</sup>، «نشریه‌ی تئوریک چپ»<sup>(۱۵)</sup> و «گرایش رادیکال و انقلابی»<sup>(۱۶)</sup> بگذارد (و چنانچه چنین کند به کذب کرده است). زیرا که تئوری‌های «چپ» و «رادیکال و انقلابی»، الزاماً همه «تازه» نیستند. و همچنین هر نظر «نو» الزاماً «چپ» و «رادیکال و انقلابی» نیست. مضافاً بر اینها، مگر «نو‌آوران» مطلبی غیر از نکات فوق می‌گویند؟

گرچه «ویراستار و الامنش» خود را پیروی «مکتب فرانکفورت» نمی‌داند، اما اکثر مقالات ۱۵ شماره نشریه خود را به معرفی این گرایش معطوف کرده است. خود او چنین توضیح می‌دهد: «مسلماً حجم مطالبی از نقد به ترجمه‌ی آثار متفکران قدیم و جدید مکتب فرانکفورت (هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه، هابرس و نکت) اختصاص یافته... اما انتشار این مطالب در نقد... از اهمیتی که ما برای این مباحث قائلیم نیز ناشی می‌شود. بنظر ما، تلفی علم اجتماعی - تاریخی همچون نقد، قلمرو وسیعی را می‌سازد که تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت نیز یکی از مهمترین جریانهای آن است. این جریان... دستاوردهای ارزنده‌ای دارد که قابل چشم پوشی نیستند...»<sup>(۱۷)</sup> بنا بر اعتراف خود ایشان، هم «حجم» مطالب منتشره در «نقد» اختصاص به نظریات «متفکران قدیم و جدید مکتب فرانکفورت» داده شده است؛ و هم «از اهمیتی» زیاد برخوردارند؛ و هم «دستاوردهای ارزنده» داشته است. سؤال ما اینست که چرا یک «ویراستار» عاقل باید ۵ سال انرژی و عمر خود را برای معرفی مکتبی بگذارد که با آن توافق ندارد؟ همچنین آیا گرایش‌های دیگری به غیر از نظریه پردازان «مکتب فرانکفورت» وجود ندارند که اعتقادات «نویین» برای «چپ» ما داشته باشند و

۱۳- «نقد» شماره ۷، ص ۴.

۱۴- همانجا.

۱۵- «یادداشت ویراستار»، «نقد»، شماره ۱۰، اوت ۱۹۹۳، ص ۳.

۱۶- «یادداشت ویراستار»، «نقد» شماره ۱۵، مارس ۱۹۹۵، ص ۷.

۱۷- «یادداشت ویراستار»، «نقد»، شماره ۱۰، اوت ۱۹۹۳، ص ص ۱۰-۹.

حجم مساوی ای با «مکتب فرانکفورت» در «نقد» داشته باشند؟ (مانند روزا لوکزامبورگ، زتکین، ویکتور سرچ، آلفرد روزمر، مهرینگ، گرامشی و غیره). این معما را شاید «ویراستار و الامنش» در آتیه بتواند برای جنبش «رادیکال و انقلابی» توضیح دهد، ما که از درک آن عاجز ماندیم! (۱۸)

به اعتقاد ما توضیحات «ویراستار» در آخرین شماره «نقد» بار دیگر به وضوح ماهیت اینگونه گرایش‌ها را نشان می‌دهد. «نوآوری» اینها صرفاً پوششی است برای مخفی نگه داشتن ضدیت آنها با گرایش «سوسیالیزم انقلابی». آنها بر خلاف ادعای شان گرایش «رادیکال و انقلابی» را تشکیل نمی‌دهند که در بهترین حالت گرایش‌های خرده‌بورژوازی هستند که با استفاده از نام «مارکس»، به محافل مطالعاتی در درون اطاق‌های در بسته تبدیل شده‌اند. آنها اعتقاد به مبارزه زنده طبقه کارگر ندارند و مبارزان جنبش کارگری را به باد تمسخر می‌گیرند. گرچه برخی از بحث‌های آنها جالب و آموزنده است، اما بطور عمومی عقاید آنها «کهنه» و آزمایش شده است و ارتباط مستقیمی به امر سازماندهی کارگران پیشرو در راستای رودرویی و سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری و جایگزینی آنها با نظام سوسیالیستی، ندارند.

در دوران شکست انقلاب‌ها و نبود یک بدیل انقلابی بین‌المللی از یکسو، و ظهور گرایش‌های راست‌گرای افراطی در سطح جهانی، «روشنفکران حساس» عموماً در جستجوی «راه سوم» بر آمده و به «نوآوری» روی می‌آورند. «راه‌ی که ریشه آن در همان عقاید سابق و اغلب رفرمیستی است. (۱۹) «ویراستار و الامنش» در این وضعیت، به «سخنگوی» این طیف پراکنده و بی‌هدف اپوزیسیون چپ ایران تبدیل شده است. (۲۰) اما، باید تأکید کرد که در عین حال عده‌ای نیز به علت نبود یک نشریهٔ ثورریک و واقعاً چپ رادیکال و انقلابی، با این قبیل گرایش‌ها با حفظ نظریات خود، همکاری‌های نظری می‌کنند. حساب اینها را باید از «ویراستار و الامنش» جدا ساخت ●

---

۱۸- بحث در مورد ریشه‌های مکتب فرانکفورت در «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵، شده است. ما در اینجا صرفاً به تناقضات گفتار «ویراستار» اشاره می‌کنیم و بحث مفصل‌تر نظریات این مکتب را در صورت لزوم به بعد موکول می‌کنیم.

۱۹- تبلیغ عقاید «مکتب فرانکفورت» از یکسو، و مخفی نگه داشتن حمایت از آن عقاید، در این امر نهفته است. «ویراستار و الامنش» به خوبی از ماهیت واقعی ریشه‌های نظریات خود آگاه است، و به این علت خود را حامی آن نظریات معرفی نمی‌کند.

۲۰- به اعتقاد ما تفاوت کیفی‌ای بین نظریات «نوآوران» (چه از نوع طرفداران سابق شوروری و چه طرفداران علنی و مخفی کائوتسکیزم، «مکتب فرانکفورت» و غیره) وجود ندارد.